

من کتب الاخری

۴۷۰۲۳
۲۰۸۱۸۷

هر که امر عمارت نوساخت
هر که امر عمارت نوساخت

ای کتاب و شعر و غیره

در عهد سلطنت

نارست بهادر در عهد در عهد
حاج میرزا فتح سلطان

تاریخ آیداد ۲۰ صفر الحظیر ۱۳۱۱

ص ۱۰۰

۱۰۰
در عهد سلطنت
در عهد سلطنت

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب مصائب العارفين
مؤلف حسین بن علی بن حسین بن عبدالحی

مترجم

۴۷۰۲۳

شماره قفسه

۲۰۸۱۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لہ
 الا انما نشكره
 انما نشكره

انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره

انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره

انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره

انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره

انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره
 انما نشكره انما نشكره انما نشكره



۱۷۰۲۲
 ۲۰۸۴۱۷

س

[illegible][illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتْلُوا آيَاتِ اللَّهِ وَمَا رَفَعَ اللَّهُ وَمَنْ يَفْعَلْ
ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ مَضُونٌ أَنْتُمْ أَيْكُمْ أَيْكُمْ إِيَّاكُمْ أَيْكُمْ أَيْكُمْ
مُتَوَلِّينَ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَنفَعُ الْفَاسِقِينَ وَكَذَلِكَ نَقُولُ
إِنَّ زَيْنًا عَازِلًا لَيْسَ بِمِنْ غُفْلَانَ نَاهِيًا مَنْدُورًا حَالًا زَيْنًا زَيْنًا تِلْكَ وَرَبُّكَ الْغَفُورُ
خَوَارِشُ شَيْخٍ بَرٍّ دِيمَرَانٍ كَوْنٍ مَكْرُومٍ تَوَكُّدُشْ بِإِعْتَابٍ دِيمَرَانٍ عَمِيدٍ حَاجِلِي شَهَادَةٍ
وَيُطْعَمُونَ كَمَا نَزَدِيكَ أَيْضًا مَدْفُونَةً
شَيْخٌ صَدُوقٌ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَكَتَبَ حَاجِلِي بِرَوَايَتٍ مَعْبُورَةٍ أَوَيْتَ كَرَمَهُ أَنَّ كَمَا بَعْدَ أَزَا
نَيْكَةً حَتَّى رَدَّ كَرَمَهُ شَيْخٌ كَوْنٍ أَوَّلِيٍّ أَوَّلِيٍّ كَوْنٍ رَوَانَةٍ بَيْنَ كَرَمِهِ وَطُفْلٍ
أَزْكَرَ لَاهُ حَتَّى ٤ أَيْ كَوْنٍ وَبَنِي زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا
مَدَّتْ هَلْكَتْ أُنْدُ وَطُفْلٍ دُرِّ زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا
بِرَّافِطَارِ أَشْيَانِ زَيْنًا زَيْنًا بَانَ كَمَا مَوَكَّلَ أَشْيَانِ حَوْضِ نَانَ جَوْدٍ مَيْكُونَةٍ أَجَبِ
جَهَنَّمَ أَشْيَانِ مَرَّ أَوْرَدَ بَآخِ حَالٍ مَيْكُونَةٍ زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا
بِرَّادِ كَوْنٍ كَمَا أَيْضًا نَامَ دَانَتْ كَفَتْ أَبْرَادِ مَدَّتْ مَدَّتْ مَدَّتْ مَدَّتْ مَدَّتْ مَدَّتْ مَدَّتْ
أَيْضًا مَيْزِ زَيْنًا زَيْنًا مَعْرُومًا بَرَّادِ زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا
وَأَزْ قَرَابَتِ مَرَّادِ زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا زَيْنًا
أَفْطَارِ زَيْنًا زَيْنًا بَانَ بَطْنِي سَابِقِ حَوْضِ نَانَ جَوْدٍ مَيْكُونَةٍ أَجَبِ أَوْرَدِ أَيْضًا حَتَّى
كَمَا بَانَ زَيْنًا زَيْنًا بَانَ كَرْدِ سَوَالٍ حَتَّى كَرْدِ كَفَتْ بِأَيْضًا عَمْدِ مَيْشَانِ

که رسول خدا بود و تر با او دار گفت البته او پیغمبر ما است گفت با عی و تر دار گفت
گفت البته و صروجانین پیغمبر ما است جعفر میناسر گفت بلا برادر عی و تر
که خدا جان با و کر گفت فرمود حیف و مسلم را میناسر گفت لعنت بر قاتلان ایشان
چون معلومی شد که لشکر است خوش نرا معترف کردند حبیب و نصب جعفر را کردند
چون زندان بان شناخت هر دو دست بر سر زد و در پای ایشان افتاد گفت بزرگواران
بعد از شما با خدا لعنت کند پیغمبر جان را بخدا قسم شما را نشتا ختم مرا عفو کند
الحال در زندان بود شما با و است و شب است پیغمبر بر روی اگرانی زیار بنده بنده
مر اجد کند بجهت و تر اهل بیت با کج نیست اما شب راه بروید روزی پنهان بخوابید
و این زیار و دشمنان شما را دیکر کنند پس اند و طفل زندان باز را دعا کردند و از
زندان پرور آمدند که از آنجا قضا آسمان نازل و مرگ ناگهانی
متجسس است شریک را اند و طفل یتیم بد خانه پیغمبر نرا افتاد آن پیر زن از
حوالات انظار پر سیه کفشد ما یکیم خانه هم نداریم بیا امشب ما را همچنان که آن
زن گفت شما کیستید که جو خوشتر از شما میخورم کفشد ما و طفل از خانه پیغمبر
طفلان معلوم که از زندان این زیار گرفته ایم از زن گفت جان بقدر عترت رسول
خدا با ما یکم نرود و اهل بیت است میترسم شما بمنزل ببرم او بدان شما
از بیت کند کفشد امشب تو ما را پناه ده در منزل پنهان در چون صبح شود ما

روانه براه خواهم نه آن زن اند و طفل را بر در منزلت همچو پنهان کرد و طعم جفته ایشان
حاضر سخت میل فرموده خواب رفته ضعیف در فکر حادث بود که ناگاه حارث در زن
زن چه چاه لرزان لرزان آمد در را باز کرد گفت حارث کی انوقت گفت چه میسر کرد
طفون مسلم از زندان این زیاده که خجسته اند مخا طرند اگر که سر او ند و طفل جفته
بیار و ده از در هم میدهم بطبع جایزه هم صراحتا کردیده ام اب خود را بعتب انداخته ام
و خشمم خسته شد نیافتم بر خشم زن گفت کار کنی که پیغمبر خدا با تو در خشم باشد و خشم تو
باشد گفت طعام حاضر کن زن با کار مرد چه کار دارد طعام خورد خواب رفت و در
بعضر لبت دارد که در اندل شب محمد پیرا شده ابراهیم را بیدار کرد گفت برادر خدایم
فردا گشته خواهم که الحال در خواب دیدم محمد مصطفی و علی مرتضی و پدرم حضرت مسلم را که
در پشت بخرامیدند چون چشم بپنجره با افتاد و جوار حال گویید پدرم گفت که ایشان فردا
بخت همان را خواهند بود ابراهیم گفت برادر خدایم من هم همین خواب را دیدم بگوید که
ام اغوشی نه نه شوند که نیکو کردن نه چون در اندل شب او از دهم که مریه اند و طفل
معموم را حارث نشیند از خواب بیدار شده به اختیار خانه ای که طفلان بودند در
آمد دید و طفل هم در کوا با غوغا کشیده گفت کیستید شما اینجا چه میکنید ایشان را
لرزان گفتند کیست تو گفت از صاحب خانه ام گفت شما پسران که همیشه گفته
اگر راست گوئیم در امان هستیم گفت البته گفته با طغلا مسلم هستیم حارث خدا
نشان چون نام مسلم را شنید از رو را نشسته بیست بصوت ایشان فردا
حکم ایشان است کیست نه در ایشان در راه طرقت

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا بعدنا في شأناكم
أجمعين
سنة ١٢٧٠

در مواعظ شخ دارد که حضرت باقر فرمود اگر شخصی کند کار بد و اهری باشد کارهایش خراب است
ببین مثل پیغمبر میسر لید ام سلمه گوید بیکه نوبت بود پدر حضرت پیغمبر میسر لید با خود
گفت که کیا حضرت مادا بخانه یکا از در جبهایش رفته باشد پشت سرش رفتم دیدم در کو ششم
بخت بام بجهت افتاد انقدر از جفتی آمده زمین تر شده بود سبقت و لب لا یطیع الا الله فطقت عین الله
نوشت بعد از بنال کعبه حضرت ابراهیم خلیل ۳ بر سر مقام پیغمبر آن سبک که الان جاریست جبار کردی در
او است ادان گفت فرمود هلموا الی الحج بیایید بیت الله تمام مردم تا روز قیامت
که باید بیایید و در حلاب بودند و هشتاد آنقدر را شنیدند هر کسی بک دفعه لیک گفت یک دفعه
خج میکند اگر کسی از چند مرتبه گفته بآن اندازد موقوف شود بعضی از کتب نوشته که روز
قیامت شخصی را بخشش آوردند و نامه عکس را بدشش میدهند هر چند علم ندارد که توقع
بخت کند پس ران جهنم را میگرد و میرود خطاب میرسد ال بنده صبر کن اما نزد من در نزد مادا
بتوبه هم پس ملک دانیه کو هر را بامید از خطاب میرسد به پیغمبران قیامت که از چه پیشتر
قیامت کردند من مشتر آن دانه ام پس یک از پیغمبران قیامت گفته هر که ام بیک فیتر
خطاب رسد که کم قیامت کردید بهار این دانه بدش از آنهاست پس میاورد نزد خدایم
ایا او میفرماید من صاحبش کو را را بتوشن میدهم بر نزد فرزند من حسنی
ان شخصی دانه را بر نزد آنجناب میاورد همین که حضرت او را میند استقبال میکند و آن
شخصی او را بر میگردد عرض میکند پروردگار ما بهار این دانه آنست که کنایه صاحب را
بیامرز خطاب میرسد تو هم کم قیامت کردی در قسم بحلال خودم قیامت آنست که
مادر او را بیعزم آن بنده عرض کند فدای شاهی که ایندانه چیست فرماید چه چیز است
در فلان وقت قطعه ایکه بخش این همان است که ملائکه مکتوبت کرده اند با بزرگوار
حالا فرمود در در خجسته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي زَيْنَ هَجَا لِسَانَا بِذِكْرِ مَقَاتِلِ الْحُسَيْنِ
وَشَدِيدِ هَجَا سَنَابِلِكُمْ مَقَايِبِ الْحُسَيْنِ الَّذِي طَهَّرَ سِرًّا
شَرْنَا بِمَاءِ بَطَاءِهِ وَنَوَّدَ ضَمَائِرَنَا بِسَنَاءِ ثَنَائِهِ وَأَضَاءَ
هُوَ مَنَا بِحَبِّ لِقَائِهِ الَّذِي ذَاتُهُ كَانَ مَرْكَزَ الْعَالَمِ وَقَبْرُهُ
قِبْلَةُ الْعَارِفِينَ مِنْ بَنِي آدَمَ وَاسْمُهُ الشَّرِيفُ الْمُبَارَكُ
وَرَدَّ الْأَدَمَ إِلَى الْخُلُقِ تَمَّ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ
سَيِّدُ الْكَوْنِ حُسَيْنٌ هُوَ وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحِبُّ
مَنْ أَحَبَّ

مَنْ أَحَبَّ الْحَبْنَ وَقَالَ فَحَبِّهِ سَبْدُ التَّوْبَةِ وَالْحَبْ وَلَهُ أَمُّ السَّيْرِ وَالْحَبْنَ
 ذَكَرَ الْحَبْنَ عِنْدَ عَفَاةٍ مِنْ عَيْنَيْهِ وَلَوْ مِثْلَ رَمْلِ الرَّيَابَةِ عَفَا اللَّهُ ذُنُوبَهُ
 لَهُ وَلَوْ كَانَ مِثْلَ رَيْدِ الْحَبِّ الَّذِي كَانَ حُبِّهِ عَلَى اللَّهِ وَعَدْنِ عَدْوِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الْمَخْلُومِينَ الَّذِينَ أَمَّا اللَّهُ وَعَلَى السَّيْرِ
 النَّاسِ بَيْنَ أَلَمِ الدِّينِ أَمْ يَقِفُ ظُوفِي حَبِّ اللَّهِ وَالْخَلِيَّةِ وَالْخَلْدَانِ عَلَى مَنْ
 خَدَلَهُ وَاللَّعْنَةُ وَالْحَسْرَانِ عَلَى مَنْ قَتَلَهُ يَمَّا عَلَى الْحَيِّ الْبَيْدِيِّ رَيْدُ
 عَذَابِهِ وَرَدَّادُ عِقَابِهِ وَيَنَافُسُ حِسَابَهُ لَعْنَاكَ كَثِيرًا وَجَزَاءُ جَمًّا
 وَسَاءَتْ مَصِيرًا مَا دَامَتِ الْعُقُولُ مَهْمُومَةً مِنْ هَوَا حَبْرِ وَفِ
 وَالْقَتُومُ مَغْمُومَةٌ مَنُوعُومٌ الْمَلَكُوتِ حَمْدُهُ لَوْ رَكَرَزَتْ دُرْدَهَاتُ حُجَلِ مَالِ
 بَدْرُ كَرْنِ حَرَمِينَ مُوَفِّقُهُ كَرْدَهَاتُ حَسَنِ مَالِ الْفَكْرِ وَمَصْرُوحِينَ رُخْسِ حَرَمَانَ كَرْدَهَاتُ حُجَلِ
 مَالِ الْبَدْرِ كَرْدَهَاتُ حَرَمِينَ مَالِ الْفَكْرِ مَالُ الْفَكْرِ مَالُ الْفَكْرِ مَالُ الْفَكْرِ مَالُ الْفَكْرِ
 بَقِي أَوْ مَشَاقِقُ فُتُونَاتِ حُجَلِ حَرَمِ الْمَالِ أَوْ مَشَاقِقُ فُتُونَاتِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ
 فَرْدِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ
 حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ
 حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ حَرَمِ الْمَالِ

که خدا عظیم کرد است ابروهای ایشان را و شش استعدادت مردمان خود را در غرقات بهشت بدیده که سرور باشد
 و حضرت را تودیه که عار و بندگی است و میوه باران آید بران است قُضَا بَوَلَّوْهُمُ رَحْمَةً مِّنْ رَّبِّهِمْ وَجَعَلَ
 لِكُلِّ فِرْقٍ خُزْفًا فَجَاءُوا بِخُزْفٍ مِّنْ لَّدُنْهُمْ وَجَعَلْنَا مَاءَ الْيَمِّ مَلْحًا فَجَاءُوا بِخُزْفٍ مِّنْ لَّدُنْهُمْ وَجَعَلْنَا مَاءَ الْيَمِّ مَلْحًا فَجَاءُوا بِخُزْفٍ مِّنْ لَّدُنْهُمْ
 پس عظیم نمودند حور را که سر از غرقات بهشت بر داشتند و بر ایشان مشرف شد و دست و فکند دادند
 که از بر ایشان بر غنای در آنکه پس است بگردن بنشیند و در آورند و چندی کردند که زود گشته بودند
 و طی آنها پس این از شکر شریکی بود حتی آید و کلام علی قنماء بَيْنَ طَعْنٍ وَجَنَاحٍ
 کَلِمًا قَالَهُمْ مِّنْ مَّا صِرْتُمْ كَقَمَاءٍ بَاغُوا عَلَى اللَّهِ التَّقْوَى فَاشْفَرْنَا نَاكِرًا
 ایشان باری نشسته بر شدند بعضی بر خیزد و بعضی بر زمین بنشیند و هر یک که مایه آنها باشد ای حکیم که این
 چگونه که بیان و چگونه که نشسته کان بودند و اینها خود را که فرمودند و در غرض آن است که در
 التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ وَالْمُحْسِنُونَ وَالْمُؤْمِنُونَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالصَّادِقِينَ
 بِالْوَعْدِ أُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يَدْخُلُونَهَا إِلَّا مَجْزُوعِينَ وَمِنْ دُونِهِمْ طَائِفَةٌ أُذِلَّتْ
 أَلْفُ أَكْثَرُ صَفَقَةً مِّنْ قَدْ تَلَمَّحُوا وَلَمْ يَكُنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الْفَجْأَةً وَبَادَتْ
 کسی که مانند من باشد با حسن است و شعله را و باید لایم من کرد و البته آشفته اند و هر که از زمین
 زایل گردد برای آنکه چنین معاصی را درک نکرد و چنین تجارتی را در دنیا فراموشی و هَلْ تَقْبَلُ
 أَوْ تَارَ فُكَيْمٌ يَّالَ اللَّهُ مَوْجٌ تَلَفٌ قُلْ ذُوْلُ حَسْرَتٍ يَّالَ أَسْفَى وَقُلْ يَّالَ عِلَى
 دَمْعِ جَرَّائِ و بوسه تا آشفته میوزم بدان و آید نفع هر چند در آشفته خوردن هم و آید آشفته
 با آن چشم من خواهم شش میوز و آید حسرت من تا آشفته و آشفته از زمین ناپدید میگردد و آید آشفته
 سیراب میگردد و هر که در آنرا لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم الشیطان خدا
 رحمت کند تا که در نظومت سیه شده است پس اگر کسی سیه و لوحه نماید و خوف از آید و بپوشون
 روایت کرده اند که حضرت مسعود بن علی علیه السلام در آن شب خوابی فرمود از رویه سرش بودی

مهر
 نه
 ۱۷

مکه

که مظهر و چون در آنجا تفرج بر آن حضرت شد که نموده لا علاج از رنجی بجهت نموده بودی که در حلق انتخاب
 محسوس بود و نه از نیک کفر رسیده این را و این را در آنجا تفرج بر آن حضرت شد که نموده لا علاج از رنجی بجهت نموده بودی که در حلق انتخاب
 بود که نه احدی بیرون میاید و نه احدی در آنجا تفرج بر آن حضرت شد که نموده لا علاج از رنجی بجهت نموده بودی که در حلق انتخاب
 که باین رسول الله ما الذي اوجعك عن حرم الله و حرم حبيبتك افرزته بركول فاجبه
 خبر بهشت شد که در حرم خدا در حرم جدت پروردگار حضرت شمع و نور و محبت آن نبی آمده
 لَخِذُوا مَا لِيَ فَحَصْرَتْ وَتَلَمَّحُوا عِزِّي فَحَصْرَتْ وَتَلَمَّحُوا عِزِّي فَحَصْرَتْ وَتَلَمَّحُوا عِزِّي فَحَصْرَتْ وَتَلَمَّحُوا عِزِّي فَحَصْرَتْ
 لِيُقْبَلَنِي الْعَيْنُ الْبَاطِنَةُ وَتَلَمَّحُوا عِزِّي فَحَصْرَتْ وَتَلَمَّحُوا عِزِّي فَحَصْرَتْ وَتَلَمَّحُوا عِزِّي فَحَصْرَتْ وَتَلَمَّحُوا عِزِّي فَحَصْرَتْ
 فَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمٍ مَّتَابًا مَّزِيدًا كَيْفَ يَكُونُ عَالَمًا كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ كَرِهْتُمْ
 کردم و طلب کردند و خواستار پس که کجاست و چه است که این کرده و هر چه را خواهند گفت و حق است با حسن رفت
 بر ایشان خود پس بدست بنشیند و روی که که بنشیند و پر کند و نه به زار زار کند که قوم سیه چون
 و خنجره رسیده یک روز و یک شب در آنجا مانده و با آنکه آنحضرت همان فرموده است که فرموده
 و در منزل منزل تا آنکه جمع از اعراب میخوردند و از احوال کوفه استوار گردانند و در آنجا تفرج بر آن حضرت شد که نموده لا علاج از رنجی بجهت نموده بودی که در حلق انتخاب
 بن رسول الله مانند آنم فکر کردی و انداخته بودی کسی بیرون نیاید و بعضی بنشیند باین رسول الله و در آنجا تفرج بر آن حضرت شد که نموده لا علاج از رنجی بجهت نموده بودی که در حلق انتخاب
 با نهایت و شورش باین نبی است که آنکه در بعضی از منزل خبر رسید که کسی را خود را شنیده کرده
 حضرت که آن شد و هر یک از آن بزرگواران و این اقل غرقت که بدست مبارک از دست و حضرت منزل کرد
 که آن را با آن حضرت حضرت حور رسیده خبر دادند که حضرت الله تعالی را نیز شنیده کرده اند حضرت
 چون این را شنیدند بیرون دویدند و گوی مردم نامزد و خواند بر ایشان که کسب است از آنجا که اجماع آید پس چنین
 که رسیده است با خبر موافقی با یکدیگر گشته شد است پس این خبر و ما این عروه و حدیث این
 بفقوایک اهل کوفه که آنکه باین حضرت روح فرشته فرمود که از آنجا خواهد بود و در آنجا تفرج بر آن حضرت شد که نموده لا علاج از رنجی بجهت نموده بودی که در حلق انتخاب
 و من بعد از آنکه در آنجا تفرج بر آن حضرت شد که نموده لا علاج از رنجی بجهت نموده بودی که در حلق انتخاب
 حدیث این بار فاقصص بود بر ملا و شنیده همه چون فاسد را شنیده و همه
 اندک بر آن و یقین ملازم است آن بزرگواران را که در آنجا تفرج بر آن حضرت شد که نموده لا علاج از رنجی بجهت نموده بودی که در حلق انتخاب

و این هم

عالم از اخبار
 دیده و دل را از اخبار
 حور دل و دانه در ویرانه
 حور دل و دانه در ویرانه
 حور دل و دانه در ویرانه

معارف

Handwritten Persian text from a manuscript, likely a historical record or legal document. The text is written in a cursive script (Shikasta) and includes phrases such as "در روز دوشنبه", "در شهر تهران", and "در محضر".

أحمد لله الذي استفدنا بالحسين من هذا المار من الصلاة ونورنا
به من الظلم الذي قال فضيلة سيدنا في والد الأئمة من بني علي الحسين نو
أبني وأبائي وجئت له الجنة وقال فضيلة سيدنا كان ابن الحسين مضاف
إلى الهدى وسفينة النجاة وقال فضيلة مام القصور موسى بن جعفر من

زار قبر الحسين عار فاجفف غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر
 فجزاه الله من ايام افضل ما عزا الينا ما عن رعيته واعطانا ما نصيبه
 افضل ما اعطى مصابا نصيبه والصلوة والسلام على اهل بيته و
 نصابع وعثرته وعلى من تكلم بحسنه واعظم لاحله وسلك سبيل
 ريانته واللعن الشديد والنصب العسيد من الله على عذوق يزيد
 على اهل الشجرة الملعونة في القران وعلى من رضي بقضائه ولم يكلم
 من اهل الشفاء والضعفان ما دام نكس ماء الشيشة عياء الوحد على الارض
 الامكان وما في من هذه الصبغة شئ في الارض والسماء بين الانس
 والجان محمد خدونه ركعت الدمار الحسين رزهاك شين وهدت بنود ما يحسن ازدهات
 وكما كرميون ومنور خمود ما باجباب از غلقت كفود بك لفاق كدم حسين كسنة كسنة كيون
 سباب معمر در حق او فرمود كه حسين جريح جرح سبقت وكشفي كجاست و محصور برزخ كجاست
 ابن جعفر در حق او فرمود كه هر كه زيارت فرمايد آن امام حسين را زيارت كند و در روز قيامت مقرر فرمايد
 بدارنه حق تعالي اجمع كن نامي بگويد شده او كنيه او زيارت فرمود حسين را و در روز قيامت
 حق تعالي كه مريد بر امام را در اجاب عرضش و حق تعالي فرمايد ما نصيب الشيشة مظلوم بهتر حق تعالي فرمايد مريد
 محبت محمد و آل محمد نصيب من صلوات فرستد بر كسي كه در زمزم بركند و در تمام روزان دعاي كند و در روز
 زيارت فرمايد او برود و در وقت سباز و خفت سباز از خداوند تعالي بدارد و در زمان او مخصوص بزيارت
 بزيارت اين شجره مظهر و در رحمت ميوزد و بركت كه از خيرات او بگذرد و بركت كه سنده روز قيامت
 او بجزو كند بركت او در اجاب او در وقت سباز و خفت سباز را و تمام كرامات شريف كرامات است
 بايب وجود بر نبي اعلي و ما دام كه بايست از ايام محبت جنتي حزين در بياض زمين و آسمان
 برادران خدا رحمت كند شمارا كه بايست بركت كرامات شجره مظهر از خيرات است خداوند مظهر و
 را نصيب نمايد و اين رحمت كرامت خود را در بين محبت الله و ملائكت او است و از خداوند تعالي و هرگاه كامل
 عصمت را فرموده كه بركت و مال را بركت الحسين زبان اين را بركت و صبح و شام اين را

فوتی

[illegible]

[illegible][illegible]

۳ و قتل حضرت قاسم غر کرد یا عم خلیص من هک الطالعی
از سر امیر الدن

که لا تجزئ عني فكل فان اليوم تلقين ردي الجنان
اینفس من کل جع مکن از مردان که همه کس را مرگ در پیش است امروز ملاقات
میکند اعلا درجات بهشت را و بر دیت دیگر این جز را بخواند این تنگدوشی
فان فرج الحسن سبط النبي المصطفى والمؤتمن اکر
نیشانی نبی بر ایند که من فرشته حسن مجتبی و نور دینه مصطفی و اله احسن و
لا الایة المآتهن بین اناس لا یسقوا ماء کما ان
ایقوم این است چنان غم مکز که مانند ابر محمد و در میان مردمان که از
رحمت خدا و اوراد نبی در میان میدان جولان کرد تا بعر سعد و آورده فرمود ای عمر
اما تخاف من الله یا تعنی القلب اما ترانی من مولی الله
لا اجزاء لك الله خیر آیا از خدا نترس اگر دل آیا از خیر ترسم یا از او که ایبر
خدا و او را از خیر ندیده و او را اسلام میکند و حال آنکه اله است و او الله است نه اندر خیر
فان لا از جمال خدا و این سخت باه و عباد دیگر هم خجسته بجهنم فرستاد و او را و در میان
نکر و عیون دیدم که از خیر با جاست موهب میدان کردید که نور از چشمش ترا بیدم بعد از آن
بزد من استاده خود گفت الان من مردم بخوان بقرآن کفر الجنان الله دل تاب دارد از او
بزد من استاده اگر شیز از من بگوید که من کلام ناما که دیدم کتاب است ضرر از فرق
زود که بود و از خدا و دیگر که در عود را با ناما دیدم عیون آمد شیر حواله فاند که ناما
خداوند نیامزد آن بشارت بشارت را که است ما را و بونه از ما و که العاقون بحبه

五

مطلوب یعنی آن یعنی در پیش از او حضرت است چه اگر آن یعنی در کتاب اربعه جنگ در بهرست اقلونی که شده اند اما اطفال معصوم در اسلام است که در پیش
چون امام حسین ع شورا و کرد و بدو در پیش گرفته اند که در پیش با برین است و بدو در پیش گرفته اند که در پیش با برین است و بدو در پیش گرفته اند که در پیش با برین است
سزاوار است که در پیش گرفته اند که در پیش با برین است و بدو در پیش گرفته اند که در پیش با برین است و بدو در پیش گرفته اند که در پیش با برین است

[illegible]

لَكَ شَيْءٌ أَنْتَ فِي كَيْفٍ وَ

چند روز بعد

و انقلبت فاعلم
 انك قد اصبحت
 من اهل الجنة
 و انقلبت فاعلم
 انك قد اصبحت
 من اهل الجنة
 و انقلبت فاعلم
 انك قد اصبحت
 من اهل الجنة

[illegible]

بعضی از شهرت عارفان بر اینست که علی الله بنا بعد از
الغافلین بعد از آنکه مثل تو گزیند بنا بر او بگویند عارفان
و زنده گانند در دنیا

وزندگی در خیالی

الحسن الشهداء المظلوم ابو عبد الله محمد بن محمد نور الخجندی که کردنی که این روز
تا سحر را روزی که عزای ماست در روز عاشورا را روز ناله و گریه و این ماه محرم را ماه اندوه و این دهه روز
از زمان تا آن روزی و بعد از آن ما بجز کشتن امام باقر و هیچ صانع یعنی امام نورانی نور دیده که حق تعالی
شهادت او طاعت کفر و تارکی شهادت را از عاقله ناسر محموله و بجهت عبت مولود وستان و زکات
و عزیز و در آن اوج صبح خطای و سیئات را محموله و شکر می کند نور الخجندی که قضیت داده ما را بر
بکران تبار و بل خیر و تامل می خست و گریه ما را عاقله و تاسوعا و کربلا و این روزها و غیره
مالوده و در روز ششم ایامی که شکر کدام است از غایبی است که روزها از غم او مانند شب است و شبهای
آن بر ما از شدت اضطراب مانند روز ششم است از غایبی است که ما را از خواب در آورده و شبها خواب را
از سر ما برده و اما عاشورا کدام است از روزی است که دلهای ما را سوزانیده و جگرهای ما را گشاده
و زبان ما را بگوشی و مردان ما را بخرونی و کوفته و جسم ما را گدازه و عقل ما را از سر ما برده و اما تاسوعا که کدام
از روزی است که عزیز کرده است سینه های ما را و جاری کرده است اشکهای ما را و سوار کرده است دلها را
ما را و کوفته است غمها را بر عقل ما غالب که نزدیکی است در روز ششم و اندوه در سینه ما جاری کرده که هیچ
و هر هر دو نیز در هر آنچه سینه شدن ایامی که المظلوم است و شهادت که المظلوم است که المظلوم شهادت
عزیز است که سیر بود در دست گفت و گفت و گفت که سیر مبارک است او را از خدا بریده نه حاجت
و از روزی که بخارا که در کیش مبارک است از چون و چنان که سیر مبارک است او را از خدا بریده نه حاجت
مبارک است از بصره که سیر مبارک است از بصره که سیر مبارک است از بصره که سیر مبارک است از بصره که سیر مبارک است
با که کردند که سیر مبارک است از بصره که سیر مبارک است از بصره که سیر مبارک است از بصره که سیر مبارک است
نظم هر که ایامی تاسوعا را در کشتن در جهان سیر مبارک است از بصره که سیر مبارک است از بصره که سیر مبارک است
شدن غمناک است از بصره که سیر مبارک است از بصره که سیر مبارک است از بصره که سیر مبارک است از بصره که سیر مبارک است

[illegible][illegible]

یعنی است که چنانچه پاک می کند حرکت را تا باب ششم پاک می کند حرکت قلب را پس ای برادر هر یک از شما چنانچه حرکت
حرکت و تیرگی دارد که یک کشته شتر و امر و آتی بر روی خود جاری نماید تا آنکه از تیری بهم رسد و از جمله مهر مانی
که آن تیر از آب رود و زبانی که کلاب است چنانچه در حدیث آمده که هر که کلاب بر روی خود بریزد از تیری اود
زبانی که و بداند که تیر بر او حین مگر از کلاب است و کار کلاب را می کند بلکه که بر آن جناب فی الحقیقه کلاب
فی است که در کلابهای غیب او که در سینه های عاشقان او سبزه شده که رفته اند و در یکبار می آید اندر حشر و بخاری
از آن متعاضد عدیده تا بطریق چشم رسیده مسجل باشد که دیده بیرون می آید اما چون کمال رحمت کائنات
شد **خواب غلبه** بوی کل را از که جوی از کلاب بوی حسین را از که جوی از آب دیده عاشقان انجا چنانچه
بر جا که شیون و شین است در بخامیان که حسین است و بر کلابی حقیقی دارد و از این کلاب که بغیر از خدا
کسی نمیداند و لکن اولاً چند کلاب از احلاق کرمیه است که مشهور است از بزرگای بوی تویم و عارف شوی و ثواب کرم
کو زبانه تر شود و در طبق آن کشته به صاحب آن حضرت نیز می کشم و اگر تو مرد عارفی در مدح سبزه از تیر او
بهر محبت همین روی تو را این است که یکی از بزرگان از آن فصل کرده که در آن امتها چون حضرت موسی که
عمران که در سینه حق تعالی بان فرمود که **اخْلَعْ نَعْلَکَ ذَکَ بِالْوَدِّ الْمُقَدَّسِ حَوِی**
بکن نعلین خود را بدستگیر که تو درودی و عذبتی نظیر آن و بهتر از این در این است که بغیر از این
بای مبارک بر فرض عیش و نشاط که نعلین را بکنه خطاب در رسیده که با احمد لا تخْلَعْ نَعْلَکَ
ای محمد مکن نعلین خود را که عیش و نمان شرف میاید ای برادر یار چه عزت و وضعی عرفانی آن ای
است که آنچه محبت فاطمه و حسن و حسین را از دل بیرون مکن که ایشان در بزرگای تو در مقام شفاعت در
کارند و معاین تو را نه بخلاف اینست موسی که ایشان در مقام شفاعت و کار بودند و نعلین محبت تا اول
کنایه از زن و فرزند است و بدانکه محرمه تم رسول الله راسته است که می کشند و حضرت امام حسین صلوات الله علیه

نیز سید الشهدای گویند و فرق میان این دو نام این است که عزت سید الشهدا و عصر خودش بود پس دو نام
عام حسین و دوستی الشهدا و عصر خودش و سید الشهدا پیش از خود و سید الشهدا عصر بعد از خود و
سید الشهدا و اولین دشمنی که پیش پدید آمد از قول دنیا و از قزوین از زانبا و از ولایتی تا پیش آمدیم
رسیده ایم علامت سلام از اول آن فرموده در معنی شهادت تحت او بنده و در اصل او بنده و کفایت دین
معنی پدر همه شهیدان و بر کثره ثبوت این است حتی بر حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین و امام حسن عسکری
و این است معنی قول پیغمبر و ائمه حسن و حسین در کفایت که میفرمایند حسین معنی و ائمه حسن
حسین یعنی حسین از من است و من از حسین معنی خود اویم و در شهادت قال شیخ الفاضل
سما الى مرتبة انخوت من لا ما نالها قط الا وهو معقول هل المناف
الادون مصرعه ما فوق مفجعه فی الکوین معقول لذلک کان بنوه بل
اخوه کذا ابو من نسله حقاً و هابیل جناب محمود فرمودند هیچ شهیدیه ای نیست
بلکه اگر از روی کند که کاش من حسین ابن علی شهید شده بودم و با او داخل بهشت می شدم و بداند که بهتر
من فضیلت امام است و عقل و عبادت است و شجاعت و جوانمردی و سخاوت و مانند اینها و توانی
برادر و پسر و گاه خویشی که علم الکفر است و ایمانی که بصیرت و مروت است فاعلم ان علم نصر فضیحی
من تحت جبل الاذل و ان عقله العقیل الجلیل هو العقل الاول بداند که علم
الکفر از فضیلت است که جاری می شود از روی کوه اذل و اگر در عقل او می بررسی بداند که عقل اول یا آن است که در
سوره است که روح القدس فی الجنان الصافرة ذان من حدائق الایا
کوهه یعنی روح القدس که عقل اول است از باغستان ما با بهشت شهید است و خبر از او اگر
از عبادت او می بررسی بداند که کفر است و روزی بنزد رکعت نماز می کرد و پیش خج چیده بود و بجا
آمد و شتران و قملها از غضب او گشتند و اگر از روی بود آن روز خنده و در کول می بررسی بداند که شتران

[Faint handwritten notes in Arabic script, likely bleed-through from the reverse side.]

خورم در آن کاف
 نداد او را
 یعنی خورم
 نه در آن کاف
 لا فوا و نه غفر

Handwritten sketches of five elongated, cylindrical objects, possibly seeds or small fruits, arranged horizontally. Each sketch is accompanied by handwritten text in a cursive script, likely a local language.

[illegible]

۱۰۰ مسافر پیل جهان اور بر سر و عیان کرده اند و انچه از دست آمده که در از غارت کتاب
 کند و در بر او نگه داشته بودند ملا جعفر المجد و التقوی ششده عارین العار الا
 ثنبه شدیل بی با همای عهد و زکوری و اسبهای تقوی و کرامت و محبت و طهارت اورا
 سیده آه والقی فی محال الجبل حبشه فکر منظره مع صده الجحش
 و حشر شریفش و بدن لطیفش را انداخته و در زیر سم سبیل و جهان آب بر بدن مبارکش نهاده که
 سخاوتی پشت و سینه مبارکش بر پشت و خورده و هو محب بن ابن فاطمه بنت
المصطفی و علی کانه فاعلم الله بحول و حال آنکه او حسین فرزند فاطمه زهرا علی
 مرتضی بود قسم آنکه او باورانی ششده که با او جهان کردند

و در کتبه انحضرت سبط ابن جوزی نقل کرده که در کتاب مستطاب حدیث
 و در کتاب وسيلة المال منقول است که در شهر بلخ مرد علوی
 و او را چند خمر و زعفران پس اسیر و فات کرد و عیالش را خوف
 شامت دشمنان پیاده بهشت سمرقند فرستاده پس از شدت کسب و
 کثرت کربا عا جرت نه پس داخل مسجد شد و خمر که مانده و مادر
 بجهت تحصیل قوت بیرون رفت پس در پیشگاه رایش بله که نشسته و بعضی
 در دروازه بود پس پیشرفت و خمر خود را به کار خود نشاند و از
 او و انیکم ایشان از علویانند رئیس گفت کلاه در دست بیاور

که شایر است از علویانند علویه گفت من در اینجایم و شایرند از علویانند و خدا تعالی
 و رسولش کواه و آگاهند که من را است میگویم پس ملتفت او شده علویه از نزد
 او بیرون رفت برکت و میگفت یا محمد یا رسول الله پس در سجودش چهره را دیدن نشسته
 بر دم که در دروازه بر جماعت پس علویه پرسید این کیست گفته در از روضه بلخ و او جوابی
 نیاورد گفت شاید برابر ما نزد او کشا میرساند پس پیش رفت و خبر او را از حال خوف و
 دختران و آنچه میان او و رئیس بلخ گذشت و انیکم دختران در مسجد چهره زده اند
 که قوت کشه پس خادم خوراط طلب کرد و گفت بخاتون خود بگو که جامه خود را بپوشد پس
 بیرون آمد آن زن و با او بگویم انش پس باز گفت پس در از روضه باو گفت باین
 علویه بر و غلان مجید و بردار دختران او و پیاد ریحانه پس با او آمد دخترانش را در
 و برایشان اطاق شاهانها گود و ایشان را بتمام فرستاد و از بهترین جامه های باقیان
 پوشانید و از فاخرترین فرشها برایشان فرش گود و لیدن ترسیم عظمی که انیکم برایشان حاضر
 کرد پس مشته علویات بان زن بجهت بیکر و در و بخواب نرفته تا انیکم با مردان خود
 سلمان شده چون نصف شب شد رئیس بله که مسلم بود در خواب دید که گویا قیامت
 برپا شده و علی و ادائش شده بر سر استول خدا و در آن هنگام قصر در از روضه
 از در آمد و لعل و دریا قوت سرخ و گفت پس گفت یا رسول الله بر این کیست
 این قصر پس از آن اعراض کرد و گفت یا رسول الله چرا از من اعراض نمودی

5

فصل فی بیان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

چون خدی پیش خود از دستش بیاید که دیگر هر چه می گوشت از خود بر آن ملعون بسیار دوست داشت
و چون هیچ شکر و قدری بر آن ابراهیم سر این دنیا را با سرهای سر دادن سگ و به نزد خمار فرستاد و چون سرها
را نزد خمار گذاشتند خدارشکر کرد پس با کاما رقیبی می شد و در میان انبیا که در دنیا با سرهای سر دادن
را پیدا کرد پس در سوراخ کوهی ملعون در غل شد و در سوراخ دیگر کوهی دیگر در کوهی دیگر کوهی دیگر کوهی دیگر
و در سوراخ هفتی او بیرون آمد پس خمار بر خواست و گفتی که بشوید و مکرر به کفشی بروی من میزد پس میزد و در
چین خفتن ان میزد میالید پس کفشی خود را به نزد غلام خود انداخت و گفت ای کفشی انشوی و ظاهر کن که
روی کافرخش کسی بالیده شد است پس خمار سر این دنیا را به سرهای دیگر و در نزد خمار خفته در دنیا
و او نزد حضرت سید این صلوات الله علیه فرستاد و چون سرهای انی را به حضرت او داد و حضرت
فرمود که ای انجاب بدینکه در دوشی که سر مبارک می دهد و نزد کوهی انی را به او داد و ان ملعون داشت
نیز ما می کرد و سر انسر و در نزد ان ملعون گذاشته بود و ما را سر و در نزد ان ملعون گذاشته بودند و با دیگر
است که دعا کردم که ای سر و در کا عالم را از دنیا بیرون ببر که انکه خجانی پس سرهای ملعون خجانی را از دوشی
که داشت مخوم می سگرم که خدار که دعا می کرد انی را سر خود که سرش ان علیه را بیرون انداخت
و انسر و کوهی که انکه آهاده بود مردم انرا با خیال می کردند و اما سر سعد را از دوشی که حضرت گفتند
ری را از خود دانا خفت و او را خمار در اصل ان فلان چشم روان کرد و قل لا یمن سعد عذاب الله
و حده سنن فی عذاب النار یا اللعنات کوبه بعد سعد را از دوشی که خدار عذاب او را زیاد
کنند که زود باشد که ملاقات منی عذاب چشم را با انی که منی و در انی که منی را از دوشی که منی را زیاد
و عمر سعد سخط و شامت او قوی شد و جبهه عرب حمله طبع و فرمان بردار او شدند و اما سر خود انی که
لعنه الله پس خمار را از طبع کرد و ملعون بود که با دین کفشی پس ابو عمر را با طبعی از اصحاب خود بر سر او نهاد
و با اصحاب او و مقله بسیار نزد ان ملعون بر خجانی بسیار کرد و اما انکه با هر جهت و زخم برداشته مانده بود

که او چنین کردند که بکن فرط عرش الله فیشرف فذفصرت عن مراباه الاقا و بیل
ایا که نوزده و شش است که جمیع او در شرف بود و کوری بر نه است که جمع خدی در فضی و کلمات او هر چه
بگوید از دشت باز است ای بود ان خدار رحمت کند تا در کوهی که خدار رحمت کند شیخ عارف را که با دل پرورد
دسته خجانی چگونه ندیده کرد است در کجا که میگوید فایم لو خلیه حین هوای فی الثری ملنا
عقیر الخد فاشق الغلب فلیطی ظمما و اعی الاهل مدیم المدی بک با رب و طود
وجعا فایلا یا ابی انا جدهی انما علمه انکجات بر سبب انو ننگ است از دشت که سر و در
ازین احوال و فقه نورش و صورت مبارکش با کوهی که در دوشی که خدار رحمت کند بود و با دل پرورد که با کوهی که
کوهی که خدار رحمت کند که خجانی که کوهی که خدار رحمت کند که خجانی که کوهی که خدار رحمت کند که خجانی که
ایه من نبوت و کاهی از دوشی که کوهی که خدار رحمت کند که خجانی که کوهی که خدار رحمت کند که خجانی که
انسر و خدار رحمت کند که خجانی که کوهی که خدار رحمت کند که خجانی که کوهی که خدار رحمت کند که خجانی که
استی قل یسوق وقد قلوه ظمما فی جده و الفرات البارد الماء به
نوح الکلب و ما و خا الهی دی اگر کوهی که خدار رحمت کند که خجانی که کوهی که خدار رحمت کند که خجانی که
می طسبه و فقه او با دین او و او را با دین او و او را با دین او و او را با دین او و او را با دین او و او را با دین او
و کوهی که خدار رحمت کند که خجانی که کوهی که خدار رحمت کند که خجانی که کوهی که خدار رحمت کند که خجانی که
خدار که بغری و طور انودی و الثری من رکفها ما زجره قلذ انی بکر کا
اندری تلنخ الیج علیهم خللا با العری من بعد سلب البروی و انر میده

جوشی میست و باندن جوی مطرب می شود چه جای ای قسم بدو که بیژان میست شجاعت و نامش کن در پای جلاله
در بهشت برین ز دایان را در نهایت تری و انظار آب می دهد بر یک محو غلبه مان دو می اندازد و با و با
می بردند و با کجلا آن اشقیان چون پنجه ها می کشیدند فراموشی فرنگی که آن سیربان چگونه این را غارت کردند
سر دای بیژن را ز سر بریده و با و با و در اندیشه فَلَا الضَّعَافُ كَالْأَهْلِيَةِ هَاقَ لَشَقِيٌّ بِعَفْ
وَبِالْإِسْبَاطِ فَفُتِحَ دَوَانُ مَحْصُومِ زَادِ كَانِ دَانِ زَارِ كِ بَغِيرَانِ اما نه گزیده و غلبه مان بخت
و شدت با سیری می بردند و چون کریم کردند و در راه رفتی گندی کردند با زمانه و کعبه سنان سران را می
گویند مُصَفِّحِي بَيْتَهُ فَبَدَّلَ لَا يَنْقُذُنِي وَكَرِهِي لَشَقِيٍّ وَحَرِّطَ بَيْنِي بَيْنَ بَعْضِي از آن
سلطان بیخیزان را زخم کردند و بعضی را بر کمر کشیدند و از زمان بعضی را کوشورده و بیدند و بعضی را زخمی و
گاه بعد که گشتی یک از زمان بجهت کوشورده و رفتی مجروح کردند و کوشام عظم و دشت را بر کوشورده و بختی گزیده که
خون بر دوش و کف او جاریه و کوشورده مان را در بیدند و کوشی فاطمه دختر امام حسین را مجروح کردند و زنده از
طایفه بکران و ابد که در میان کشتن بعد بعد از خون زخات را دیده و بآن اشقیان گزیده و کوشی بر و کوشی گزیده
بر جفا دای مان که سوفا و دشمنان را که را غارت کردند و کوشی بی شکر ملعونش پیش آمد و در او بر کرد و بیدند و در آن
مال ملعونگی از زمان اهلست را غارت کردند و در کوشی رسید که هر کوشی که کوشی بکوشی بکوشی و حال آنکه
و دشمنان بیخبر را غارت می نمود کوشی که کوشی از کوشی حسین معجز می نمود کوشی کوشی کوشی کوشی کوشی کوشی کوشی کوشی
الْهَمْسُ فَأَمْرُهُ الْكَوْثُ فَاكِلٌ وَاللَّهُ هُمُ مَشْفُوقُ الْمَرْحَلَةِ فَفُتِحَ وَاقْتَابَ دَوَانُ و در آن
مال ملعونگی از زمان اهلست را غارت کردند و در کوشی رسید که هر کوشی که کوشی بکوشی بکوشی و حال آنکه
و دشمنان بیخبر را غارت می نمود کوشی که کوشی از کوشی حسین معجز می نمود کوشی کوشی کوشی کوشی کوشی کوشی کوشی کوشی

مال ملعونگی

مادری که بکوشی می رسد باشد موهای خفیه برایشان کرد و در روز کار جامه برتن خود درید و آنان را زنده ایان بر سر
بختی ای قول وید در کتاب کا مازنداره بسند معتبر از مصحح ابن عبد الملک روایت کرده است که حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام فرمود که مَنْ زَارَ عِلْمَ وَطَرِيقَ بَكْرِ بَدِيٍّ حَرَّمَ زَوْجَتَهُ اما نا ایتی قین فخر و
ایامی و بیایوی فرمود و ما روزی از است کسی نمی خونی کردم فدای تو شوم من زشت میز هر چه بود و خشیج مشهور و بدوستی
ما معروف می رسم بر نایت اکوشت روم از خفیه غیر از بی برسد بی حضرت فرمود آبا بکر ای کج را و بکودماند و
بر او کریم کسی نمی خونی کردم فدای تو شوم من بیکصد صد حسرت تمام می کردم که نمی خونی فرجه و کوشی که کوشی کوشی
از اهلست می می شتر می شوند و ز کاش و شرب بازی استیم ما از کوشی بر جفا و خفا بر شد حضرت فرمود با مشیج
وَحَمْدُ اللَّهِ دَمْعَتِكَ خَدَّيْكَ كَلَمَاتِي شَمِّ فَوَادِيهِ رَسِيكَ تو شتر و خود هر شد از بخت که بخت
کوشی بخت و باندند و ما زنده مانست کوشی در ماس و رمی باشند و کاش بکش که در وقت وفات که تبه تو از جبه
کوشی هر چه قطع شود و بهر طرف که کاشی کوشی فریاد بر سر نه بختی پس بدان من حاضر نشود و بملک موت و حیات
گشند که با و بکوشی که در شیعیان در ستان ماست و بشا و تاج و دهنده که دیدم مای تو روش نمود و ملک تو
بر تو مهر بان تر باشد و ما در مهر بان بجز از خود پس حضرت کرب و من نیز کوشی تا ایش از دیده مای
جاری شد و در حدیث دیگر فرمود که وَحَمْدُ اللَّهِ شَيْعَتَنَا لَقَدْ شَارَكُوا بِطَوْلِ الْخَزَنِ
خدا رحمت کند شیعیان ما را که در این غم با شریک شدند آری آری چنین است خدا ما شیعیان را از بختی
تا اهلست بزدند و با صادق إِنَّا نَفِيْمُ حَزْنُكُمْ لِيْلِي الْحَزْنُ حَزْنُكُمْ لَكُمْ مَلْنَا سَقِي
ای افایان ما بد رسیک ما روز قیامت از غم شما خروشیم و بکوشی نصیب ما را یاد می کنیم و کوشی می کنند

بَوْمَ فَحِشٍ يَوْمَ الْيَوْمِ وَالْمَرْوَانِ يُعْلِمُكُمْ الْحُسَيْنُ ^ع رَوْضَ جَبَرِ رَوْضِ رَسْمِ كَلِّ الْيَوْمِ وَالْمَرْوَانِ
 خوشایمی کنند باز جبر را کنند و بوم قتل حسین بوم بنو کنگ بدینوا منته و این ایامه الا کتاب
 اللعین الکلبین علی السان بلیک فی کل موطن و موطن و هفت فیہ یبیتک در روز قتل جبر
 از لب که بنوا میر و سر نه حکم حور لعنهم الله بان بزرگتر حسبه و از برای برکت آذوقه در آن روز جمع می کردند و
 ذخیره می نمودند و شیخ عارف عالم الله میفرمودند که احوال در این جماعتی هستند از سینه که ایشان را عظمی گویند و
 فخری کنند که سر مبارک امام حسین را بر نیزه کردند و با جامه بر تن داشتند و یک از علما می گوید که احوال در بغداد و شام روز عاشورا
 را مانند روز غدیر می کردند و آذوقه در آن روز جمع می کردند و یکی از اهل بیج می گوید که شب عاشورا در بغداد و نواصب یوم
 آن اشقیاء تمام آنک را ملجوع و تعب و زدن دف و نثاره گذارند و نه نصنع الله محض چون جمع شوم شوم عاشورا
 کرد و سرش سینه نشاندند و در عقب باز نشاندند و در کمر سینه و در کمر آنک را کوفت و زخم می کردند و از آنی کرده و نمیدادند
 را بعد از این حجاج داده و سیره را بر سر خود بگوشن لعنه الله و او سر در روی بواران را بعد از این شمس
 و سر کردی پیاده کان را پشت این بر روی داد و علم را بعلام خود زید و او طبل عرب را بگوشه بر پیاده
 مستعد شد آن اشیاء و نور روشن آنجا حش جبار در میان اسکان این صدر رسید که با خبیل افتاد
 و کبیرا ای شکر خدا شود شودید که وقت شهادت و نه کلام بود و کوی سعادت رسید بر آفتاب
 و سینه و مولای ما الله کم سپاه و آن پاوشا ملک سپاه مقرب درگاه الله بر خواستند و محف الله
 شکر کردند و مجموع شکر قلیل و شکر جلیل اکثر شمس و در کور و جمل پیاده بودند و سینه را بر زمین
 بجلی دادند و سیره را بحسب این مظهر رسیدی دادند و علم را بر لب حضرت عباس دادند و عاقل شیخ
 در آنجا خانی بود و شکر کفار بقول ابی حنف لوط ابن کجی الاودی چنانکه شنیدی صد مرتبه و در هر مرتبه
 بودند و هشتاد و نه بار در کور و جمل دو هزار پیاده و بعد از آن شکر عمر مرد و با آن جنود و قریبا
 نهاسیست چجائی و پیشتر می از سپاه آن بزرگندیده حضرت الله آوردند و آن شکر مان بی انصاف

بِالْأَنْزِلِ الْأَدْنَى وَشَرِّهِ الْأَوْكُسِ وَنَقَطِ مَسْ دَوْدَى فِي هَوَاهُ لِي اسْتَظِلَّ
وَأَسْخَطَ نَبِيَّكَ وَأَطَاعَ مِنْ عِبَادِكَ أَهْلَ الشَّغْفَانِ وَالْتِفَانِ وَحَمَلَةَ الْأَوْدَادِ
الْمُسْتَوْجِبِينَ النَّارِ فَجَاهِدْهُمْ فِي اللَّهِ صَابِرًا مُحْتَسِبًا حَتَّى سَقَى فِي طَاعَتِهِ
وَعَهْ وَأَسْتَنْجِحَ حَرَمَ اللَّهِ قَالِ الْعَتَمَ لَعْنًا وَبَدَلًا وَعَدَّ بِأَمِّ عَدَا بَا الْبِمَاءِ وَالْعَنَاءِ
فَبَلَّ كُلِّ مَلْعُونٍ وَمَرْدُودٍ وَعَدْنَهُمْ قَبْلَ كُلِّ مُطْعُونٍ وَمَطْرُودٍ وَالْعَنَ كُلِّ مَنْ
تَأَمَّلَ فِي لَعْنِهِمْ وَتَوَقَّعَ فِي طَعْنِهِمْ وَالْعَتَمَ بَعْدَ مَا عِنْدَكَ مِنَ الْعَدَدِ فِي
كُلِّ حُظَةٍ وَنَحْوَةٍ مِنَ الْأَنْزِلِ إِلَى الْأَبَدِ وَصَلَّى اللَّهُ وَسَلَّمَ عَلَى عِزِّهِ نَبِيِّكَ الْعِزِّ
ةَ الصَّائِعَةِ الْخَائِفَةِ الْمُسْتَنْدَلَةِ هَنِيئَةً مِنَ الشَّجَرَةِ الطَّيِّبَةِ الزَّائِكَةِ الْمُبَادِ
كَرِهَ وَتَبَّتْ قُلُوبُ شَيْعَتِهِمْ وَأَهْلُ مَوَدَّتِهِمْ الَّذِينَ بَلَّغَتْهُمْ حَزَنُكَ وَجُنْدُكَ وَأَ
نْصَارُكَ وَأَوْلِيَانُكَ اللَّهُمَّ فَكْشِفْ عَنْهُمْ وَأَظْهِرْ سُبُحَتَهُمْ وَجَنِّهِمْ يَا مَنْ لَا
يَمْلِكُ كُشْفَ الْقَبْرِ إِلَّا هُوَ وَفَرَجَ هَمِّهِمْ وَكَشَفَ عَنْهُمْ وَغَلَّ فَرْجَهُمْ فَإِنَّكَ ضَمَيْتَ
إِعْنَادَهُمْ بَعْدَ الدَّلِيلِ وَتَكَثَّرَ بَعْدَ الْفَلَةِ وَأَظْهَرَ بَعْدَ الْحَوْلِ بِأَخْبَرِ
مَسْئُولٍ وَمَا مَوْلٍ فَإِنَّكَ اصْدَفَ الصَّادِقِينَ وَأَحْسَنَ الْمُحِبِّينَ اَللّهُمَّ
وَالِ عَزِيزَانِ سَجْدَانِ اَللّهُمَّ فَادْرُسْ قَدْرِي بِمَنْ خَدَّكَ بِكُونِهِ اَزْزَلِيَّةً مَكِينَةً طَائِفَانِ رَاوٍ قَطْعِي كُنْ
أَصْلُ وَفَرَجِ سَمْعَهُ اِنْ رَأَيْتَ بَعْدَ اَيْنِ حَمْدِي كُنْ دَاوِدَ مَقْدَسِي حُورًا جَدِيدًا يَا مَنْ كَلَّمَ طَائِفَانِ اَلْطَائِفَانِ كَلَّمَ
كَافِرَةً نَدْبَةً اِيَّيْ اَوْ دَرَجَتِ كَرْدَنَ بَحْرِشِ كَبَرِيَّ اِيَّيْ اَوْ دَرَجَتِ سَبْتِ كَرْدَنَ اَوْ رَسْمِ عَنَانِيَّةٍ اَوْ رَاوِ اَعْمُو
كَرْدَنَ وَذَكَرَ اَوْ رَاوِ طَرَفِ مَوْدَةِ كُلِّهِ وَوَحِيدِ اَوْ رَسْمِ كَرْدَنَ وَوَحِيدِ اَوْ رَسْمِ كَرْدَنَ وَوَحِيدِ اَوْ رَسْمِ كَرْدَنَ وَوَحِيدِ اَوْ رَسْمِ كَرْدَنَ
مَا كُنْ بَعْدَ مَا كُنْ اِيَّيْ اَوْ رَسْمِ كَرْدَنَ اِيَّيْ اَوْ رَسْمِ كَرْدَنَ اِيَّيْ اَوْ رَسْمِ كَرْدَنَ اِيَّيْ اَوْ رَسْمِ كَرْدَنَ اِيَّيْ اَوْ رَسْمِ كَرْدَنَ اِيَّيْ اَوْ رَسْمِ كَرْدَنَ اِيَّيْ
اَمْرِ اَلْمَوْتِ اِيَّيْ اَوْ رَسْمِ كَرْدَنَ اِيَّيْ اَوْ رَسْمِ كَرْدَنَ اِيَّيْ اَوْ رَسْمِ كَرْدَنَ اِيَّيْ اَوْ رَسْمِ كَرْدَنَ اِيَّيْ اَوْ رَسْمِ كَرْدَنَ اِيَّيْ اَوْ رَسْمِ كَرْدَنَ اِيَّيْ

[illegible]

بلکه کانی پنجه انگش میزد و دم بسیار در دست راستش انداخته بود و میفرمود که هر کس سرور را
 بصره امتیاز می کرد و ویکی از چند صدی که از ایشان بگذشتند میفرمود که یکی از آن اشخاص را
 میآورد و در نزد خود نگه میداشت و او را میبست که در قمار چون او را رسید به می نشست پس با وی گفت اعلیون تو همان
 نبودی که زمانه چند برکت از دست خاقان زدی و یکی از یکاوت تو همان نبودی که که سیه السند است و در کرب
 اسما و در اسطوخودوسان کردی و آن سیکه تشریف الهی را از تو بودی آه یکی از یکاوت که تو همان نبودی که
 سر نیزه بر پشت ایت میردی و یکی از یکاوت که تو همان نبودی که چون غوغا میزدند زعارش که در دند تو
 پراهن او را برودی و یکی از یکاوت که تو همان نبودی که سوسه سنگش را با سم آن کجی میردی و یکی که
 یکسکه آن غاری را تا آنکه شام آنم زاده مغلو را باره بار کردی و یکی از یکاوت که تو همان نبودی که زمانه
 برکت است که تو در امیر المومنان میردی و او را با و میبست و یکی از یکاوت که تو همان نبودی که تیر بر کتف
 سیه السند میردی و یکی از یکاوت که تو همان نبودی که سر جعفر بن امیر المومنان را بر نیزه کردی و آن
 خود این زیاد و بنیاستی که آنکس که چشم بر رکت او میزد از سینه آن آتش میخورد و باشت اشک می
 مونسات میبود و دیگری چون کشته شود یا کجا طر او کرده شود که آنرا مرده و در الزار و جایی خفته و بقیع
 شب خاقان نموده و در جایی از چند دهه خطره سخن گفت و درشتی نمود یا آنکه آن آتش زاده زیاد است
 آن نظم زما اندر حجاب آن بی حجاب است از هم آن خفا که سر از جوف سینه زد عری برین زوایم در
 اضطر است از کان کائنات تر زدن گوشه کون مکان ز عادت بر افلا است یا آنکه اعلیون
 امر کرد که سر مبارک امام جمعی بر نیزه کنند و او را در کوه میجا و باز را می کوفه بگیرد و اندک مردم به سینه
 آن سر مبارک الهوت را گرفت و بر زانو میخورد که در دو و چند دهه خفته کرده ظاهر خوشحالی نمود اما که سینه
 می سینه چنان نمود و زخم و صیبت میبود که در سینه کشتن اعلیون را فراموش می گشته و در و شده که چون
 اهدیت پیغمبر یعنی انصاف سنانی که غیر از سیه کائنات نظر کسی بر قدر و کثمت ایشان نمیداد و بودا

مقتدر از دین خود
 بفرموده امیرالمؤمنین
 علیه السلام که در
 این روزها که در
 این روزها که در
 این روزها که در

می گفت فرزند عالم هر چو لب و دندان بوده است و کافران است و در دندان او سر و دمی گفت گفت
 و آنست با حقین چه گونه دیدی که این و کافران است که در سر و دمی گفت گفت و در
 برابر حضرت کاه او در دکانی است و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 و حکم می کرد که سر و دمی که در دکانی است و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 بوز و عدول با پاره شود و بخت کند و ملعون ذکر نام حق و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 الله علیه می کرد و نسبت با حق است و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 می بود و یاد که سر و دمی که در دکانی است و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 خود بخورید امروز که روز مبارکی است که سر و دمی که در دکانی است و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 شد و در عالم حسین زمان و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 قیون شد جان جهان جسم جهان رفت و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 این تیرت در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 معدوم در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 و قار و کطرح بازی است و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 و بریزید و آن را و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 بعضی اجناس است که چون سر مبارک را در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 او بریده است که در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 که قطع الله بیک ای نیزه خدا است و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 زند عالم میری بخندستم که بکر دیدم که در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 فرمود که بفرموده امیرالمؤمنین علیه السلام که در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در

و نیز ملعون از دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 فرمودت از دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 می گفت و با فرزند او و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 از دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 مذکور عاید او را و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 می شد که بکار با و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 و اجمال فکر و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 بر او عظیم می شد و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 نام عمر نامه و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 بر که ملائقی قرون شد و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 علی ای بود و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 سر شرف می نام است که در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 گفت با و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 کردی و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 من و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 مرا می بوسند و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 می عاید می زند و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در
 که این جزیه را می بایند و در دکانی است که در سر و دمی گفت گفت و در

که سر تو را بر دانه بودی گفت ای بزرگوار بصرت کسکه از برای بودی ضعیفی کند از برای جگر کوه نموده چنانکه
وای بر تو که از برای که بدش محمد تقی در دشت آذربایجان و علی در عرصه عسکر کربلا تو را بگریه داد
وای از تو که بماند چون بودی ای کجایان گفت یزید در غلبه شد جلا دهن گفت بگریه یزید بودی
از سرش از زدن جده گشید بودی گفت ای بچایم از امام حسین معزز تر شدم فرزندی را که خدا آفریند
بگو تا مرا بکشد و امید دارم که در روز قیامت فرزند و زمره سنانید او و خود را بکشد پس بگریه
و سر امام حسین را برداشت و گفت یا ابا عبد الله من از محله دستان شهادت و در روز قیامت در نزد
جده است که او با منی که بر سر کوی تو گشته شهم فریاد می فرستد از میان سنانید کوی خود طلب کن پس
جلا دهن آن نوسان را گرفته سنانید کردند و دیگر آنکه چون یزید از محبت و فدا شدن رحمت اخلاقی آن
مقصود زاده را در مجلس خود حاضر کرده باز کوفیات و فریادهای غلیظ از آن بلیه خیر ظاهر گردید
حضرت سیدان حدیث تاب نیاورد و بعضی از آنها را جواب فرمود یزید بلیه از کجایان او در غلبه شد
و جلا دهن الطبعه گفت ای سرکشی بر پدرش ملحق گردان از محبت فریاد خود و دستان بر دستان و تمام
این نازده شد و چون جلا دهن روی سپیدم کلانم حیرت و بر دوست او گرفت و رو بریزد
و گفت ای سرعوبه دست از این کودک بردار بجز آنکه که پدر از این کودک کسی دیگر نماند که محرم و حرام
میفرماید بشه ای یزید از خدا برترش و بر ضعیفی تا جم کن ای یزید آیا آنچه کرده ای نیست تو را مانده
این کجایان عجز و ازاری و التماس می گفت حاج بان ملعون می ایان فایده نمیکرد و بگریه ای از کجایان
ممنوعه که او را بر بر و قبل برسان و هر یک از اهل بیت سالست بخیر و از برای می کردند تا آنکه زینب خانم
مادر علیان و ائمه را در غم سنانید رضی الله عنهما از جای برخاست و بوی سپید و گفت که اگر
او را بقتل رسانید اول مرا بکش اول مرا بکش و ام کلثوم نیز رویا بست بد نشسته و بعد از
بلند گفت افا دیاک با جده با خبر فرست حسنه فقتول و فقتل ضایع

ای جد که از محبت آفریننده و میخواست که نسل او را از روی زمین براند از آن چون یزید بلیه ای است راسته از زده
بر اینهاش ای دو کشت دست از روی بر داری ای برادر چه کنم زبان گویند لال باد و کوهش نشسته که از محبت
کند نماز که بر می کشید و خدا رحمت کند یکی از علی را که میگوید است در کجایان می گوید یا لیت صم صما
حی قبل ان فرغت اذنی لیسجی نبات فاشقیات معنی ای کاش که سواد کوی من بم
سنانید و کوش من گرفته بود پیش از آنکه شنواییده می شد که دختران فاطمه از راه را میسر کردند ای چه خوانی
ایسر کردند آه شکفتان علی الاقواب حاسره مصفوره مجسوم عثم نبات
بنده این کس بر نه بر نه و چهار و مقهر بر جاز نای شتر کور شده ندیده نهایی نایان را بر نهایی
مادر بخیر ما بلیه سببه بودند که زینب خانم و سنانید را بک برسان سببه بودند و ام کلثوم و حضرت سنانید
چندین را بک برسان سببه بودند و یکی آنها را بر لیسای بر یکدیگر سببه بودند و چون امام زین العابدین می رسید
را فرمودی یزید تو را بجز قسم می دهم که اگر حضرت رسول را با بیخالت ببیند چه خواهد کرد و بوی خود را بکشد
خافران از شنیدن این کلام و شهادت و این احوال بگریه در آمدند و صدای گریه ای که از میان نیر و غایت نیر
بعید میبند گردید ای برادر گریه کن مثل بکلی یعنی زن بچه مرده قال الله تعالی یا و اودع علی خطیبتک
کالمی و الشکلی علی قلبها چون وقت این و میران که گشت اندر خود میبوند و گریه
صد و از زهره بگریه گشته ای برادر جانی گریه کن و بلیت را برای ما دارد و زده که چون نزد یکدیگر
روز باقر رسد آنک را زاده و ولد الزنا امر کرد که بگریه نشینان جمله محبت و سلسله علیه حضرت را است
را حاضر گردانند که این باوی حکم غایبه و او را در اینجا چون و پیش از آنک حاضر شدند که شروع
کرد و بنظر کردن باین و بپوستی بر رسید که باین کیمت و او را با و گفت که هذیه ام کلثوم الصغری
وهذیه ام کلثوم الکبری وهذیه و قیتر وهذیه الصغیره وهذیه ام هانی نبات
امیر المؤمنین اینها دختران امیر المؤمنین اند که ام کلثوم کبری و ام کلثوم صغری را از فاطمه داشت



این زمان را از دیگران بی اطلاع و خبر نداشت که سر برانوی غم نهان است پرسید که من بفرمایم و حضرت
 گفته قلند سکنه بلبث کجاست بی اطلاع و عفت شد سکنه فاقون گفت ای سکنه آخر خبر چیست
 گفته ای سکنه دیگر نتوانست ضبط و خود داری نماید گریه گوی او را گرفت و افسه گرفت که نزد سکنه
 ملاک شود و نیز بدید گفت سکنه چه افسه گرفت که می گفت هر گریه کنی و حال کنی جادری و مقصود
 تری ندانم که روی خود را از تو و از این بستان تو بپوشم در افسه گرفت که بریزید بی اطلاع و روز او را گرفت
 خدا عفت کند این زیاد که در کارید رو نما عفت کرد و دنیا و آخرت خود و ما را بر او داد و می نزدیک گفت ای
 ای خیر خیر ابوالله الذي كره حتى وقطع و حتى فقل عني في ملكي يدرك فواء حتى
 من نمود و قطع رحم کرد با من و در سلطت با من مبارزه کرد و خود را بستان داد سکنه فاقون گرفت
 و گریان گریان با ناسیه همت و بلا و جواب بی اطلاع را باز کرد و که با ناسیه بد لا تفرح بقتل ای
 فَإِنَّكَ لَنْ مَطِيعًا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ دَعَاهُ إِلَيْهِ فَأَجَابَهُ وَسَعِدَ بِلَا لَكَ وَإِنَّ لَكَ
 فَأَنْتَ بِلَا يَنْ يَدِي اللَّهِ مَقَامًا لِسُؤْلِكَ عَنْهُ فَأَسْعَدَ لِمُسْئَلَةِ جَوَابًا وَأَتَى لَكَ
 الجواب ای نزدیک خوشای من بستان بد بریز که در رحم بد بستان که او مطیع خدا و رسول خدا و خود را بخواند
 و اجابت نمود و تو را است ای نزدیک ایسا دان طلاق نرود خدا و ندانم که در تو باز خواست جواب خود و همت
 جواب باش و گفست از روی جواب بی سینه زان گرفت او را ندانم حقان و آید این صحنه جواب است فاقون گفت
 عفا و بریزید کرد و گفت هیچ سینه فاقم می گوی زمان خود را در می برد نشاند و در حرات رسول خدا را گرفت
 بجا و وجود شد سینه فاقم می گوی و در پیش روی خفا نشان را باز سینه فاقم می گوی و از روی گفست بر آن نظر
 می گوی و در آن آن صحنه بی سینه فاقم می گوی و با فرج و سر و سینه فاقم می گوی و ندانم سینه فاقم می گوی
 گاه رسول الله سعه فاقم می گوی که از روی گفست از سینه فاقم می گوی و در سینه فاقم می گوی
 بودی و از روی گفست که کاش از روی سینه فاقم می گوی و در سینه فاقم می گوی و در سینه فاقم می گوی
 و در سینه فاقم می گوی و در سینه فاقم می گوی و در سینه فاقم می گوی و در سینه فاقم می گوی

المطبخ
وغيره

[illegible]

فيلو و جانا

الْأَعْدَاءُ لِلَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَعْبُدُونَ غُيُوبًا وَهُمْ بِالْأَعْدَاءِ
هُمْ كَافِرُونَ فَإِنَّ اللَّهَ وَآلَهُ الرَّسُولَ بَأْمَنَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكُنْ مِنْهُمْ شَيْءٌ صَلَّيْ
وَالْحَمْدُ وَالْكَفَرُ مَا أَهْمَنَا وَمَا أَهْمَنَا مِنْ أَمْرٍ دِينَنَا وَدُنَانَا وَآخِرَتَنَا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ مَنْ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَآتِ لَا يَبْخَسْهُ اللَّهُ شَيْئًا ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ
وَالَّذِينَ يَتَّبِعُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَآتِ لَا يَبْخَسْهُ اللَّهُ شَيْئًا ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ
الَّتِي جَاءَتْ الْحَسَنَ وَشَابِعَةَ وَتَابِعَةَ وَبَابِعَةَ عَلَى فِتْنَةِ الْعَنَاءِ جَمِيعًا بِحَمْدِ اللَّهِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَحَ صَدْرَنَا بِحَبَّةِ الْحَسَنِ وَتَوَدَّ قُلُوبَنَا بِوَلَايَةِ الْحَسَنِ وَعَنِ مَوَادِّ نَائِيَا
مَوَدِّهِ وَخَلَقَ قَوَادِمَنَا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِهِ جَعَلَنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَالْمُعِينِينَ عَزَاهُ وَالْحَسَنِينَ كَادَ
لِبَائِي وَاللَّاحِظِينَ عَدَاهُ الَّذِي مَوَازِيَهُ الْوَاسِعَةُ وَالْكَلِمَةُ الْجَامِعَةُ الَّذِي مَوَازِيَهُ الْأَعْظَمُ
وَقَوْلُ الطُّبِّ الْجَمْعُ الْعَالَمُ الَّذِي قَالَ فَخْطَفَ النَّبِيَّ الْكَرِيمَ مُرَجَّبًا مِنْ قَدِيرَةِ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي قُو
الْمَشْهُورُ فِي الْخُسْرَاءِ وَالْمَشْهُورُ فِي الْعِبْرَاءِ وَالْمَشْهُورُ فِي الدُّنْيَا وَالْمَشْهُورُ فِي الْعُقْبَى جَمْعُ
الْحَبَابَةِ وَالْمُلُوكِ عَلَى أَطْفَاءِ نَوْنٍ وَإِحَادٍ ذِكْرُ قَالِي اللَّهِ لِكُلِّ الْأَعْلَاءِ أَوْ لَوْرِهِ الْأَصْبَاءِ
وَنَمَامًا وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ الْحَبُّ ثُمَّ هُوَ لَا الْمَنَافِعِينَ الَّذِي يَشْهَرُونَ بِخَيْرِ
الْحَالِ بِمُؤْنٍ كَلَامُهُ الْحَمْدُ وَيَقُولُونَ كَلَامَهُ اللَّهُ أَتَانِي بِطُفُوفٍ بِالْبَيْتِ الَّذِي مَوْ
كَبَرُ الْخَلْقِ قَبَا إِخْوَانِي لِلْمُؤْمِنِينَ أَنْجَحُونَ مِنْهُ هُوَ لَا لِحُجْرَةٍ مِنْ آيَاتِهِ بِظَاهِرٍ أَعْدَاءِ
الَّذِينَ وَيَسَارِعُونَ إِلَى فِتْنَةِ إِمَامٍ لِلْمُؤْمِنِينَ اسْتَكَرُوا وَاسْتَلُّوا بِمَنْزِلَةِ الْأَمِيرِ وَاسْتَأْصَلُوا قَسْلَ
مِنْ دَمِ الْبَعُوضَةِ يَسْلُونَ وَيَقْبَلُ الْحَسَنُ وَالْكَرِيمُ لَا يَبَالُونَ وَصَدَّ حَرَجٌ فِي الْحَرَمِ يَسْلُونَ
قَالَ لَا يَتَّقُونَ كَالْغَنَمِ يَذْهَبُونَ يَذْهَبُونَ يَذْهَبُونَ يَذْهَبُونَ عَلَى فِتْنَةِ أَهْلِ الْعَصَةِ
بَلَا يَحِشُّونَ حَرَمَ الصَّحَابَةِ وَلَا يَحِشُّونَ الْغُرَابَةَ يَحْزَنُونَ أَوْلَادَنَا وَيَقْطَعُونَ شُلَّ سَيْدِنَا

نَبِيَانَا يَدْعُونَ أَهْلَهُمُ الْعَرَبَ الْعَرَبِ فَكَيْفَ عَمُوا وَصَمُوا عَنِ الْوَدِّ فِي الْعَرَبِ بِفِرْقَتِ الْفَرَانِ
وَالْفَرَانِ بَلَّغَهُمْ وَيَقُفُونَ بِالْبَيْتِ وَالْبَيْتِ بِخَنَمِهِمْ قَوْلَهُمْ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ يَجْعَلُونَ إِلَى الْبَيْتِ
مَعَ فَلَانَةٍ وَيُقَاتِلُونَ عَنْ جَانِبِ بَنِي هَدْرٍ وَابْنِ مَرْجَانَةٍ وَلَا يَسْتَوُونَ خُفُوهُ لِأَهْلِ الْعَصَةِ الظَّالِمِينَ
هَرَفُوا لِفِتْنَةِ الْمَطْلُومَةِ وَلَا لِأَوْلَادِ فَاطِمَةَ لَا وَاللَّهِ وَرَبِّهَا لَكَبَرُهُمْ مَا قَبِلُوا الْإِسْلَامَ
وَالنَّبُوَّةَ وَلَا الْوَحْيَ وَالرِّسَالَهَ وَكَانَ عَلَيْهِمْ عَنْ ذَلِكَ عُمَانًا وَصِفْرًا وَلَكِنْ بَدَّتْ كَثِيرًا مِنْهُمْ
أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ خُفْيَانًا وَكُفْرًا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا بِأَهْلِهِمْ بِأَ
ثَمَّ بَعْدَ كَيْفٍ مَسْلُومُونَ كَذَبُوا وَاللَّهِ أَنَّهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهُمْ كَافِرُونَ فَإِنَّ اللَّهَ أَتَى بِقَوْلِهِمْ قَبْلًا
لَهُمْ ثُمَّ جَاءَتْهُمْ وَفَعَلَتْهُمْ ثُمَّ تَعَالَتْهُمْ وَفَعَلَ اللَّهُ الْفِتْنَةَ الْخَبِيرَاتِ أَنْ يَلْتَفِتَ قُلُوبُنَا بِالْعَمَلِ لَهَا
وَعَدَائِهِمْ عَدَابًا أَنَّهُمْ كَانُوا الْأَبْرَحُونَ حَيَابًا وَكَذَبُوا يَا بَائِنًا كَذَابًا وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَانَهُ كِنَانًا
فَرَفُوعًا فَلَئِنْ مَرَّ بِكَ الْأَعْدَاءُ وَتَسْتَدْعِي مِنْكَ يَا اللَّهُ الْمُحْمَدِي كُلِّ فِعَالٍ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلِيٍّ
وَالِهِ وَأَنْ تَغْضِبَ عَلَى مُبْغِضِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ مَا دَامَ لَكَ شُكْرُ الْعَرَبِيِّينَ مِنْ أَهْلِ السَّجْدِ فِي سَفَلِ
دَرْكِ مِنَ الْحَجِّمِ وَالْعَلَوِيِّينَ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ فِي أَعْلَاءِ رَوْضَاتِ جَنَّاتِ النِّعَمِ سُبْحَانَكَ
عَدُوِّكَ سُبْحَانَكَ كَرَامَتِكَ كَرَامَتِكَ مَا رَاحَتْ مَا رَاحَتْ وَمُؤَرَّرُكَ رَاحَتْ سُبْحَانَكَ مَا رَاحَتْ وَرَاحَتْ
أَمَامَ حَسَنٍ وَسُبْحَانَكَ وَسُبْحَانَكَ مَجْدُودِكَ الرَّحْمَتِ كَخَلْقِ قُرْمَةِ أَهْلِ رَوْضَةِ فَاضِلِ طِينِ أَوْ خَيْرِ كَرَمَةٍ مَا دَامَ رَاحَتْ
وَلَدَتْ أُولَى كَرَامَتِكَ مَا رَاحَتْ دِيَارُكَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْدُوسْتَانِ أَوْدُوسْتَانِ وَرَاحَتْ أَوْدُوسْتَانِ
كَانَ بِرَدْمَانِ دِيَارِ الْخَبَرِ كَرَامَتِكَ وَرَاحَتْ دِيَارُكَ كَرَامَتِكَ كَرَامَتِكَ وَرَاحَتْ دِيَارُكَ كَرَامَتِكَ
رَاحَتْ الْخَبَرِ كَرَامَتِكَ وَرَاحَتْ دِيَارُكَ كَرَامَتِكَ وَرَاحَتْ دِيَارُكَ كَرَامَتِكَ وَرَاحَتْ دِيَارُكَ كَرَامَتِكَ

و جباران و ظالمان کوشش کردند که نور اولاد را خاموش کنند و ذکر او را بر طرف نمایند و خدا انوار است و ماغ
 انوار را بر خاک مالید و ذکر کبریا را بلند تر و نور او را روشن تر کرد و ایند و در حق از انوار حقان و اوست
 بر آن به بیان که استنهای می کنند بجا آورده عالمیان با آنکه قرآن می خوانند و قرآن باطن را که حقایق بر عباد است
 می کنند و در کعبه می گردند و کعبه حقیقه را که خداوند عالمیان آن را قبله ادریان و آفرین کرده است
 حجاب می کنند و اعانت می کنند بکافران که این است دشمنان خدا و می رسد می کنند بقتل مصطفی
 که این نزد امان مؤمنان پس خبیب بنی امیه را بسیار می کنند و نسل پاک بنی امی را در زنج و در شب
 می کنند ای برادران نخبه می کنند از این بد بختان که نمیدانند حق قدر اهل حق و عاقل اند یا آنکه همه قدر
 کافران و منافقین پدید می آورند یا آنکه همه قدر ملک را در محله و مرقده با اهل بیس بر تن پس مواضع که از خون
 رسته سقلا می رسند و از کشتن حبیبن ای عاقلان ندانند و صبر و صبر را در حق می گویند و دوداد
 سید انبیا را مانند کوه می برند ترک می کنند از راه نذر ویرانیت اهل ذمه را و کجاست بخت تمام
 بر فتنه الله علیه السلام می کوشند و حرم ابوبکر و عمر را میزدند که اینها روزی کعبه است پیغمبر رسیده
 و حرم حسن و حسین را میزدند که انبار از پیغمبر مردن است مانند و احرام میزدند و دوداد را را اما
 قطع می کنند پس حضرت بیتا اینها را ادعای می کنند که ما یک عصب عربی و نمیدانیم که چرا کور و کور شدند
 از آنکه مودت فی القربی قرآن می خوانند و قرآن لعنت می کنند این و دود و کعبه طواف می کنند و کعبه
 طعن می زنند این را وادی کمال این و بد جا کمال است و چشم های اینان قسم خدا که اینان نیستند است
 پیغمبر بلکه فواقع شیعه اند از برای ابوبکر و عمر برای آنکه همراه علی تا بهر پانصد و از برای یزید و معاویه
 و بنو بنی قریه می کنند و یکدم همراه خاندان قیامت و لعنت حضرت را است سیدان عالم از هر اور

ادعای حق خود از خدا و غیره می کنند و مصطفی کرامت انصاف و مظلوم می نمایند بلکه بر سر کوه
 حسی دور می برند آن و در شهرها بر سر تپه ها می کنند و مصطفی متاثر می شوند و کس از اینان بر تپه مظلوم
 نمی آید و کس که بر آن نرود و چگونه معجزه و بابت نظر می کند که در تپه های اینان خون ایهیت و در جلد لعنت
 خدا و نفوس ملائکه بر اینان جاری می شود و کما که چشم می کشد که آن منافقان هرگز قبول کردند اسلام را و اینان و نه می و نه
 قرآن را و علم ایشان از اسلام و ایمان غلبت بلکه آیات قرآن با عت زبانه کفران اینان شده و خبری کنند که ما را از
 کوفه همان شایم دروغ می گویند و الله تعالی در اسلام ایشان دود را که فرستاده و در ظاهر لباس اسلام پوشیده تا بتر
 بکار فرمایند بعد از آنکه با خدا کوفه در برابر و او را و جای دیگر داشته و در کوفه ای حیات و قاتر رسول می کشد
 شفا دهد پس ما را لعنت کرد و انکاران ما را لعنت کرد و ای لعنت کرد و ما را لعنت کرد و ای لعنت کرد و ما را لعنت کرد
 عذاب کردند بعد از عذاب کردند و با اینکه صلوات فرستاد بر محمد و آل محمد با اینکه لعنت کردند دشمنان محمد و آل محمد
 مادام که را کس می بیند در اقل در کلمات چشم و را کس می بیند اهل علمیت در اقل در کلمات حیات پیغمبر و از حجاب
 نبوی مشغول است که من قتل عصفور و احبنا جاء بکرم الضمیر و کفر صراح حیدر العرش بقول
 ما دیت سئل من یقیم قتل من غیر منفعه یعنی هر کس کفایت در عت بکشد روز قیامت نرود که اینان نرود
 حشمت الله گوید خداوند این یکی از آن کسی که عتاب مرا کشند و از حضرت صادق آل محمد روایت شده که
 مردی در میان بنی اسرائیل بود و عبادت می کرد روزی مشغول عبادت بود ناگاه دید که دو طفل خروشی
 گرفته اند و بر مای دور می کنند آن خروشی حقیقه میزد و فریادی می کرد پس بعد مشغول عبادت خود شد و اینها را
 ای نکرد و بفرمایا آن خروشی را رسید بعد از آنکه عبادت را از مای فریاد و حشمت خود را بدست آورد
 قیامت و در حدیث دیگر فرمود که کفار را هر روز در روز شنبه بر بی اسرائیل حرام بود و فوجی با می کشند و در روز
 شنبه رختا کردند و حق تعالی ایشان را لعنت است معقول بی غیر زبان وای برادران بر کافران است که

و جباران و ظالمان کوشش کردند که نور اولاد را خاموش کنند و ذکر او را بر طرف نمایند و خدا انوار است و ماغ
 انوار را بر خاک مالید و ذکر کبریا را بلند تر و نور او را روشن تر کرد و ایند و در حق از انوار حقان و اوست
 بر آن به بیان که استنهای می کنند بجا آورده عالمیان با آنکه قرآن می خوانند و قرآن باطن را که حقایق بر عباد است
 می کنند و در کعبه می گردند و کعبه حقیقه را که خداوند عالمیان آن را قبله ادریان و آفرین کرده است
 حجاب می کنند و اعانت می کنند بکافران که این است دشمنان خدا و می رسد می کنند بقتل مصطفی
 که این نزد امان مؤمنان پس خبیب بنی امیه را بسیار می کنند و نسل پاک بنی امی را در زنج و در شب
 می کنند ای برادران نخبه می کنند از این بد بختان که نمیدانند حق قدر اهل حق و عاقل اند یا آنکه همه قدر
 کافران و منافقین پدید می آورند یا آنکه همه قدر ملک را در محله و مرقده با اهل بیس بر تن پس مواضع که از خون
 رسته سقلا می رسند و از کشتن حبیبن ای عاقلان ندانند و صبر و صبر را در حق می گویند و دوداد
 سید انبیا را مانند کوه می برند ترک می کنند از راه نذر ویرانیت اهل ذمه را و کجاست بخت تمام
 بر فتنه الله علیه السلام می کوشند و حرم ابوبکر و عمر را میزدند که اینها روزی کعبه است پیغمبر رسیده
 و حرم حسن و حسین را میزدند که انبار از پیغمبر مردن است مانند و احرام میزدند و دوداد را را اما
 قطع می کنند پس حضرت بیتا اینها را ادعای می کنند که ما یک عصب عربی و نمیدانیم که چرا کور و کور شدند
 از آنکه مودت فی القربی قرآن می خوانند و قرآن لعنت می کنند این و دود و کعبه طواف می کنند و کعبه
 طعن می زنند این را وادی کمال این و بد جا کمال است و چشم های اینان قسم خدا که اینان نیستند است
 پیغمبر بلکه فواقع شیعه اند از برای ابوبکر و عمر برای آنکه همراه علی تا بهر پانصد و از برای یزید و معاویه
 و بنو بنی قریه می کنند و یکدم همراه خاندان قیامت و لعنت حضرت را است سیدان عالم از هر اور

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

از برای این که خالی نمودن جمع زین است و قرین که در شام بودند یکسای می پوشیدند و باطن حق صحبت
زندان که بلا در عورتی داری پوشیدند و نیز می کردند که سرهای شمشیر را در طبقه با کلاه در ده مجلسی است و بودند در
جایی که قبی نام منقذ بود و یکی نهان است و بی نامش و قرین سرگرم صحبت بودند که سرهای مبارک شمشیر
را داخل صحبت خانه این نمودند و فلان و فلان را بر پشت نهادند و فلان را از شمشیر زبانی با آسمان رسیده که از دست
خاقان سینه در از برای حرکت و مبارک نام شمشیر را برداشت و روی مبارک خود را بر روی او گذاشت
و فلان را برخواست و سر علی را بر داشت و بر سینه خود نهاد و سینه سر علی را بر داشت و بر زخم گذاشت
و مادر قاسم را بر داشت و علی را بر داشت و خود و بعضی دیگر را بر سر نهاد و این قدر بر رود
فرقه زدند که هم می پوشیدند و زبانه در آمدند و تا صبح روز افزونان داشتند و یکسان که در طایفه و هم روزی
نمودند که ای در نشو و نماهای و کاهای از غرضی و یکسای خود نامه می کردند ای باران و ای عزاداران و ای از این
حقیت و صد و یک از این بستر در واکه و در چشم می پوشیدند و در آن فرقه سفید یکبار می پوشیدند و زبانه بگو
کف پای یا محمد که خورشید همان علی ناپدید شد از تحت خونی ریخته خود و دستیک امیدوار می شد
آن ناپدید شد هیچ امید آن نمی بود که چشم بر آید شام که که جوان جمع می شدند از در دهانه گریه ماتم در آن
عزا کردند و صد و یک سفید شد حاصل مباد کام تو خشر افلاک حاصل هم از تو کام نرید پدید شد
خاقان با شمشیر مره تکی که روز شمر در غای فلان را فرقه کلید شد و چون روز ششم شد نرید پدید آن
غده خوابی کرد و نور شمشیرهای بهار نمود و باین تکلیف ماندن در شام منقذ است با گردند و کفش که از خواب
سوی مدینه و محل هجرت رسول الله بر روی نرید نام زین العابدین را کف که بر حاجت داری از من طلب
کمی حضرت امام زین العابدین فرمود که سر صحبت در ام اول آنکه سر مردم را بمن دهی که بر بلا برده بیدار
مبارک او شش من زخم و اگر منیدی باری و اولین نما که از من مبارک است او از نظر هر نماز و بار و او را
پیشی کم و تو نه از جمال او بر دارم و دیم آنکه از من غارت کرده اند با رو غایب سیم آنکه اگر از او کس

داری که راجع به آن کن که طفلان جبهه زید سیم جمع رسول خدا گریه از فلان کف نام و رضوی سر بر دست
امری است عملی که از من بودیم و تو بر کرد و کرد و آنرا می دید و آنرا که از من گریه از فلان کف نام و رضوی
میدیدم حضرت فرمود که ای تو از من می گویم یا خود را طلبیدم بجهت آن که بود که در میان آنها جاده حضرت است که زین را
حضرت خاتم بر دست مبارک خود را نشسته است و قطع و فلان که حضرت در میان آنها است پس ای اولاد الزنا اگر
که آنها را در کردند و با علی و در دست شرفی داد و در حضرت دوست شرفی را گرفت و بفرقه او سبب گفت
نمود و بعد از آن نرید کف که از من می گوید شام زین و است و تو بفرقه خودی بروی نرید سبب بفرقه است راجع
کرد و از برای این که عملهای در تکی زین داد و جبهه ای نیکو از برای هر کس بخوبی لایق این و فرقه هر
بود و خاطر گردانید و اموالی چند از برای فرج این نهایی نمود و بام می گفتم کف که ای فلان بعضی از کف نیست
و از قفسه صدیدم که در من را نمی نویسم که گفتم کف ای نرید بحث چینی و بی بر و جبهه برادران هر کس می و نسی
با ک رسول الله که از من قطع میبازی و دوستی و بیار فی قدر دنیا را با صدی بعضی آنها نرید کف که در روز
جهت شش مردم با نام زین العابدین کف خدا گفت که سر میانه را کرم بجای اوی نمود امام ششم که
از من طلبی کرد و اجابت کردم و از کرم خویش می کرد که فرزندان مرا بکشد قبولی کردم و هر کس که بکشد او
راضی می شدم یا علی پوسته باید که با همای تو بمن برسد و هر حاجتی و هر کس که داشته باشی از من طلبی که
باب است مقرون است پس مقرونه که شش را از این است که بسلاح و سر در مشهور بود با چند نور و محلی در حضرت
این که بعد از من روند و غارتش بسیاری در باب رعایت این نمود و در خصوص ملازمت و خدمت گذاری
این که با نفع بسیار نمود و در بعضی از اخبار است که آن شخص نهان این سر نه که از این حاجت حضرت رسول
نویس یا باقی است در خدمت امام زین العابدین روانه گردید شد و او در قفسه از خدمت گذاری
این که فرقه داشت نمی کرد و غایت تقوی و احترام علی می آورد و در بار کردن و فرود آمدن همه محتاج
و لا خواه است بود و در هنگام سوار شدن و فرود آمدن حضرت نهان با ملازمان دور می شدند و در وقت

در خبر است چنانچه در جنگ جبل که عایشه و طلحه و زبیر که با حضرت علی ابن عمران جنگ میکردند
کعب بن سور این کرب که قاضی و امام نمر بصره بود در آن جنگ چون مغلوبه شد آن جنگ
و مهارش عایشه در دست آن ملعون بود عایشه مضطرب شد و کعب بن سور گفت مهارش را کن
و برو بسپاه پسر او طلب و ایشان را کتب خود دعوت کن کعب بن سور حرف آن ناقص عقل
مهارش را را گرفته و بکنک حضرت امیر کرد ناگاه چشم مالک اشتر بختی بر او افتاد و شمشیر خوا
له او کرد دست را را از او قطع نمود و شمشیر دیگر بر سر آن ملعون زد بدینکه اسفل رفت بجهنم
قرار گرفت در آن پهن غراب این بنیز از هوا رسید دست راست قطع شده او را
بنمقار گرفت آورده تا در مدینه که جعفر از آنجا و بزرگان بر در یکدیگر حلقه زدند
که اندک ستر در میان ایشان انداخت چون آنجا آمد آن کف مقطوع را دیدند در آنکشت
او اکثر را یافته که با کعب بن سور این قاضی بصره بود شاخته و از قتل او
آگاه شدند آید و ستان و کلاغ خبر قتل آوردند در مدینه بیکر این جو که حکم شده
و دیگر کلاغ خبر شهادت حسین بن علی را آورد و میگویند در عزایش حتی انس و جنش
و طیر جمله گریانند حیوانات و غیره در بهار از مجله از حضرت بجا روایت میکند که روز
عاشورا غریب خود را در خون حسین غلط انداخت و پرواز نمود تا خود را به مدینه رسانید و
بام یاد او را که فاطمه علیها السلام در آن خانه جو مشت و نعره از دل میکشید

قصه

حسن ابن علی علیهما السلام فرمود مردی عیال داشت که سه بوند پس از خانه در آمد
که چیزی نباید و قوتی برایشان نواند خرید پس در هم که تحصیل کرد و بانیان خود را
خرید در اثنای راه که نشانی بود در نزد از خوششان محمد و علی علیهما السلام و یافت ایشان را
که گم گشته بودند پس گفت ایشان را که او را نزد بایم در هم از خوششان من پس آن نان و خور
رشی را بایشان داد و ندانست که چه عذر را بر اهل عیال خود بیاورد پس آنست که راه رفت
و فکر میکرد که ناکاه قاصد از راه رسیده در تحقیق است و او را میطلبید پس او را نشانی
دادند نزد او آمد و نامه باو داد که از مهر او رفته بود با پند از تو فریاد میکنم و
گفت این بقیه مال پرستم تو هست که در مهر متوجهی نشود از او صد هزار از تو فریاد میکنم
که بر تجارت ملک و مدینه نیست و عمار بسیار و اضعاف این مال در مهر دارد پس آن پند
از تو را از او گرفت و بر عیال خود تو نمود داد و همان شب که بخواب رفت رسول خدا
و امیر المؤمنین علیهما السلام را در خواب دید که باو گفته چگونگی دیدن تو انکسار خست
ما تو را چون بر کنی در قرابت ما را بر قرابت خود و بعد از آن نامه را در دست خود
مدینه را از آنها که پرستم او را از آنها طلبیداشت از وجه مهر از آن شهر ملک او را که عهد
علی هم بخواب او آمدند و باو گفته که اگر صحیح بود حق فلان را که از میراث
پرستم او مانده باو میراث زنهای و الا ما در بهان وقت تو را بدهک میباشیم
و متناصل کنیم و از اله نایم نعمتها را که خدا تعالی بخواهد و نزار از جنت

و برزگرمیت را اندازیم پس آن فرزند از آن عیال صبح آنچیز برایشان بود برداشته
بزن او آوردند تا آنکه جمع شد در نزد او تمام انصد هزار را فرو نماند در مهر احدی
انجام عتیکه در نزد او مانده بود از آن تحقیق ملک او را که عهد علی هم در خواب او آمدند
و جهید او را امر نمودند که هر نحو تمجیل که او را مقصد در باره مال او را
اداء نمایند آنکه او عهد و علی هم باو عذر دیکه ایش را قربانت رسول صلی الله علیه و آله
کرد آمدند پس باو فرمودند چگونه دیدن احسان خداوند را نسبت بخود
بحقیق که ما امر کردیم که نیز آنکه در مهر میباشد که برود مال تو را بنور
ایا میجو اگر که بغیر ما شیم حاکم انشهر را که عمار و املاک تو را بدو شده و قضا
مانند از مال خود خو که کند که در مدینه بگیر و بدل آن هر چه خواهر در انشهر
خراد از مال خود گفت با میجو امم عهد و علی هم بخواب حاکم مصر آمدند و امر نمودند
که عمار او را بقیه بفروشد از ابرق سابق باو بر ساخته پس او را از
انمال از بر او رسید از او شمر و چنان شد انهر در متحول که متحول تر از
مدینه از او بنویس باز از او لخته از او خواب دید که آمد باو فرمود اله بنف
خدا اینچیز شده چرا تو بود در دنیا بر کنی در تو قرابت ما را بر قرابت خود
و هر آینه عطا میکنم بنور آخرت بخود هر چه از این مال از او قصور
است که کوچک ترین فقره بزرگ تر است از دنیا و دنیا

علی ابن بابویه قمی در آخر اربعین و شیخ ثاذان بن جبرئیل در کتاب فضائل
و دیگران با سائید معتبر و معتد روایت کرده اند از ابراهیم ابن معمران
که گفت در همدان یک مادر کوفه مردی بود فاجر کسبیه او ابو جعفر و او خوش مو
بود در کودکی او را ماه شخصی علوانی و او میرفت و چیز میخواست منع نمیکرد اگر
قیمت آنرا داشت میگرفت و کوفه بغلامی میگفت بنویس این مبلغ است
که کوفه آنرا علی ابن ابی طالب بر او بنویس علی کوفه و باقر فاند آنرا
بر این حال مدت مدیدی تا آنکه فقیر و معسر شد و در خانه نشست و در فقر خود نظر
میکرد پس اگر میخواست یک از بده کاران خود را که زنده است کسی نزد او میفرستاد
که انما لوا از او بگیرد و اگر میدید که وفات کرده و چیز اندر خطی برایش میکشید
پس در این ایام او را بر در خانه خود نشسته بود و در فقر خود نظر میکرد که گذشت
بر او مردی از اصبهان پس بطریق آنرا و طعن با او گفت چه کردی که کار بزرگ تو
علی ابن ابی طالب پس مرد فاجر بجهت سخن او نمکین شد و برخواست و داخل
خانه شد چون نشست در خواب دید جعفر رسول اکرم باد و حسن و حسین
که در پیش او ایستاده اند و میفرمودند پس حضرت با ایشان فرمود که ایست

بدر شایسته عالم جواب دادند آنکه حاضریم یا رسول الله و در پشت سر آن
حضرت بود پس حضرت با و فرمود چه شد تو که نمیدانی حق اینم را عرض کرد
یا رسول الله این حق او است در دنیا که او را هم فرمود بده با و پس داد بانمرد
گفت از خوف غیبه و فرمود این حق تو است پس فرمود رسول خدا بگیر این را و رد
کن هر یک که باید نزد تو از فرزندان او و بخواهد چیزی را که نزد تو است برو که
نیست بر تو فقر بعد از امروزیانم گفت پیدا شد و حال آنکه گفتم در
دستم بود و پیدا کردم زوجه خود را گفتم پیدا کردی یا در خواب گفتم پیدا کردم گفتم
چرا از او شنیدم پس روشن کرد چون نظر کردم هزار اشرف در آن بود پس ازین
گفت ای پدر از خدا بترس فقر تو را و او انداخته باشد که ضریب دارد با شر بعضی
بخار او را ترا کوفه با شر گفتم نه والله ولیکن قصه چنین است پس خواست
دفتر را که حسب در آن بود پس دیدم که نیت در آنچه نوشته بود بر علی ابن ابی طالب
علیه السلام نه کم و نه زیاد روایات اختلافی است از آنها اتفاق خودم
و در تذکره الخواص بسط ابن الجوزی و در سلسله الملاحه ابن فضل مکار و گفت یقین علامه
الله مقوله منقول است که بعد از آن مبارک بود که میگوید در عالمی و سایر دیگرها
و بیاهنکار بر این کار مواظبت داشت پس هر روز رفت و در بعضی از روزها و سالها که نوبت
چون بود بر او از این متاع نهفته آرکش و او را با قصد آن فرمود و توجه باز داشت و نشان
او نمیشد که شکر از این بجز آن بود پس در راه علویم را دید که در مزبلمه منقول است بلکه ن

حکایت است که در آخر دار السلام نقل کردم خبر داد مرا بان سه نفر از اذنق ارباب فضل و
 کد و نقول اقا عارفان اصفهان بیشتر زاده خیر العلماء حاج محمد باقر کلباسی
 که بکانه عمر خود بود و جابان عالمان کاملان میرزا محمد باقر و میرزا محمد اسمعیل که امام
 جماعت است در مسجد بلا سر حرم کاظمین و خلف صدق
 عالم جلیل و صاحب کرامات با هر

که گفت با همه و مقامات مثل این آخوند ملازمین العابدین بنما علی مقام در این پنجم و در حق جوار
 ذکر شده از ایشان هر سه از انحراف که فرمود که چون از سفر زیارت چنان رضا علیه السلام را بعت
 کردم عبور ما افتاد بکوه الوند که نزدیک دهدان است پس فرود آمدیم در اینجا و موسم فصل
 بود پس امر آن مشغور زن خیمه نهاده و من نظر میکردم در آن کوه ناگاه چشم افتاد بچهر
 سفید و عین تامل کردم بر مردی که بپوشیده بود که عمامه کوچکی بر سر داشت بر سر کوه
 نشسته که قریب چهار ربع از زمین ارتفاع داشت و بر او آن سنگی از رگه که بر سر جا
 از او پدید میآید پس نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهر بانی نمودم پس بفرموده ای گفت
 و از جای خود فرود آمد و از حال خود خبر داد که از گروه ضالان نیست که بجهت بیرون
 رفتن از عده تکالیف نامهار مختلف بر خود گذاشته اند و با کمال عجز و بر سر آمده
 بلکه بر اولاد و اولاد خود پس از تمیست امور ایشان غفلت اختیار کرده حضور فراموش
 در عبادت و در نزد او بود در سالها علمیه از علما از آن عصر و اجماع سال است که در اینجا
 است و از جمیع بزرگواران که در این استقامت از آنها انکه گفت اول آمدن من بود
 در اینجا ماه جب بود چون پنج ماه و چهار که است بشی مشغول عبادت و نماز مغرب بودم
 ناگاه صد اولوله عظیمی آمد و او را نام عجیب شنیدم پس ترسیدم و نماز را تخفیف دادم
 و نظر کردم در آنکه نشد دیدم پر شده از حیوانات مختلف متغایه چون شیر اهو
 و گاو و بیکر و گاو با هم مخططنه و صیحه میزدند بصداها و غریجه و صیحه
 و در این محل و بلده کرده بود و سر را خود را بستوی میزد و غریزه

و فریاد میکردند از من پس بخود گفتم راست که سبب اجتماع این دو خوش و درندگان
 که با هم دشمنه در این من باشد و حال آنکه یکدیگر را نمیدانند نیست این مگر
 بجهت اینست که واحد نه عظیم چون تا ممل گودم بخاطر من که امشب شب
 عاشورا حینی بود این فریاد و فغان و اجتماع و توجه کور بر مصیبت ا
 البر علیه الله است چون مطلع شد عامه را بر زمین انداختم و بر سر خود
 میزدم خود را در میان حاکم انداختم میگفتم حینی حینی شهید حینی و امثال
 این کلمات پس بر اثر در وسط خود جا افتادند و در هر امری ماسته حلقه که
 فتنه پس بعضی کبر بر زمین میزدند و بعضی خود را بجای میزدند و خسته و بهین
 همین خود بودیم تا فجر طلوع شد پس آنها که در حشر از همه بودند رفته و بهین
 ترتیب می رفته تا هم متفرق شدند و این عادت ایشان است از سال تا
 حال که بعد از آن حضرت آنکه کار روز عاشورا را می شنیدند می رفته پس ظاهر میشد
 از اجتماع آنها در اینجا پس بین حال و وحشی با نرا از آنکه از دیده جاریست

چون نه شب طال بر در زمانه در آمد بهار گلشن دین را زمانه در
 میثرب به بدرفت تعبیر ملک شام بطح اعراب شد تیمنار ملک کر
 سرکشته با نوان حرم کوفه دین چون دختران نعتی بپیرا من جدر
 نمانده غیر او کس از یاوران قوم نه زن نه غیر او من از هر دو آن حتر
 آمد بهر معنی آنکه زبان کشید گفت این حدیث خود دل آسان چکیده
 مفرغ شد مگر بجهان ملت نبر یاد جهان نماند کس از امت نبر

ما از در بخار کتاب مذکور نقل کرده که گفت علی ابن عیسی و زبیر که از احسان میکرد
 و جبر میداد شتم بطوبه بر اثر یک در ستر در مدینه طبعه آنقدر اگر کفایت کند طعام و
 لباس او را و کفایت کند عیال او این کار را در وقت آمدن ماه رمضان میکردم تا سلخ
 او و جمله ایشان بخود از اولاد موسی ابن جعفر و مقرر داشته بودم بر او در سال
 عیدار در هم و چنین اتفاق افتاد که من روزی در زمستان عبور میکردم پس دیدم
 که صفت او فتاده و فر کرده و کل آلوده شده و در بدنه خالی بود در شام
 پس در نفس خود گفتم هر چند هم مثل این فالتو را در سال بچیز از مردم که از اصراف کند در
 مصیبت خداوند عالم بر این منعی میگفتم مقرر امثال او را چون ماه مبارک داخل شد
 حاضر شد این شیخ در نزد من و ایستاد بر در خانه چون رسیدیم با او سلام و کلام خود را کرد
 مطالبه نمود گفتم نه و او گرام نیست بر اثر تو میگوید تو بعد از آن که صفت خود را
 خداوند آید دیدم تو را در زمستان که صفت بود بر کرد من زکات و دیگر نزد من
 چون شب شد بغیر از خواب دیدم که مردم در نزد من جمع بودند پس پیش من از این
 نمودار پس مردم در شورا آمد و مرا بد که نشد پس گفتم یا رسول الله بمن چنین میکنی
 با کثرت احسان بفرزندان و دیگر من بایشان و و فورانعام من برایشان پس
 مکافات کرد مرا که اعراف نمودن از من فرمود بی چنین نیست چرا فلان فرزند
 مرا بر کرد از در خانه است بعد تر به خالی و نایمید کرد او را و جاثقه بر سالم انرا
 بر این پس گفتم چون او را بر مصر قیج دیدم و قصه را نقل کردم و گفتم جاثقه خود را
 منع کردم تا اعانت نکند به باشم او را در مصیبت خداوند تعالی پس فرمود تو انرا

بجهت خاطر او میاد بر این امر گفت بلکه بر این اثر فرمود پس میخواست بر شو نشان بر او
 آنچه از او سر زد بجهت خاطر او و اینکه از احفاد حضرت است گفت چندی خوابم بود
 با او با گرام و اعز از پی از خواب بیدار شدم چون صبح شد فرستادم از بزرگ شیخ
 چون از دیوان مراجعت کردم و داخل خانه شدم امر کردم که او را داخل
 کردند و حکم کردم بعلام که بیاورد نزد او و هزار درهم در رو کیم و گفتم باو
 اگر بکشت چیزی که آمد از خبر دکن و او را خوشتر کرد که دادم و بوی خوشی رسید بر
 گشت نزد من و گفت از این چه بوی بیدار شدن دیر در و هر بار از امر در تو
 و مضاعف کردن عطیم گفتم هر چیز را بخوبی کرد بخوشی گفت و الله
 بر عیال هم تا از قصه مطلع شوم پس آنچه در خواب دیدم باو گفتم پس آنکه
 از چشمش ریخت و گفت نزد مردم نذر و بجز که دیگر عود نکند مثل آنچه دید
 و هر کوی پر امون میسر نکردم و محتاج نکند به عود را که با تو میآید کند
 بقیل توبه کرد و توبه اش میسر شد

آه از آن رعیت که شاه کربلا
 شد زین غطان در آن دشت بلا
 نه کار کفر آن سرورید مانا به آتش دیر استهید

خواجه حمید بن از جد از تنگ گشت
 دلش آن کار را بداد و در شش
 کس جز آن لبت نشد نشیند دگر
 سر نهاد در دامن مادر میسر

از معات حمید حضرت فاطمه صدیقه طاهره زهره زهره العذر او لا

در دم مادر را بر خویسم در تکلیم خود و کلمات ظاهر فرمود شربت باقر دارد
 که حاجت بماند نداده و ثانیاً در تولد ما که آن ملک در آن و قایم میم و آید
 و ثانیاً و کثرت و حرور و ملک در رحم مادر لعنت شد هفت سال در یک و در سر در
 در مدینه زنت بعد از تولد در آن نوکی هفتم مرغود و نهم هفتم از یکدیگر مرغود
 حضرت رسول آفرمود لعل المواجه که از جوه طوبی عشر که فرمود نطفه فاطمه است
 از آن جهت هر شربت از او دایم بود عالم الجنات و سبب از او بعد از او
 از جناتی آید و بعد حسین از قبر آن میاید و خلقت نور او پیش از آن که بود
 بجهت این از آنکه در علم آن خاتون قیامت از عمارت یا سیر اولیت است
 که از آن امیر مؤمنان لشکر مانی که سنان و او را خانه خود شد فاطمه زهرا عقیقه
 نزد یکم بیتا تا فرمودم از آن مایکون آنچه بود و خواهد شد حضرت کعبه
 بر گشت خدمت رسول خدا ص پیغمبر اکرم فرمود یا عیال خبر دهم واقعه را یا اینکه تو
 میگویم عقیقه که رسول خدا بهتر میداند شایسته پیغمبر خبر داد آنچه صحبت ایشان
 شد بود امیر مؤمنان تصدیق کرد و فرمود که نور او از نور اوست رسول خدا فرمود
 یا عیال که نمیدانم نور فاطمه از نور اوست فاطمه از ما جدا نیست فوراً امیر مؤمنان
 بر زمین سر گذاشته سجده شکوه بجا آورد و در خانه بر زمین ماند

چند جهت نوشتن اند یکا که حضرت صدق فرمودند هر روز یک مرتبه در دفعه نور
از او بیا که فاطمه زهرا را بر صدر کمر ظهور میگو و یکا و کتیک بنهار صبح سر آید نور
سفید ظاهر میشود که به هم خاها مدینه داخل میشود و در دیوار را روشن میکند مردم
عجب کنان بر این سفیدی خدمت احمد مختار آمدند حضرت میفرمود بودید بخانه و آقا
و قتی که مر فتنه آن ضیاء از صبح بیا که او درختان میوه را حیف وقت نماز
بنام میبرد نور از او ظاهر میشود چنان بر من میشد در دیوار و بناهای مردم را
مال و هلاک را بنهار مغرب نور سر ظهور میگو مردم میآمدند میدیدند مغول
دگر الهی بود اما نور سرخ بعد از ولادت حسینی ۳۰ در هر روز در دیوار تا آخر
اشهر ۴۰ تا بقایم آن حد ۳۰ رسید جهت دیگر اینکه و قتی که حجر است
مرامی نور مبارکش اهل آسمان را روشنتر میداد کما اینکه سنه ۶۰ بر زمین
روشنتر میداد از این جهت زهره نامند جهت دیگر قیام در بهشت است
از با قوت سرخ که بلند او یکا را راه است بر ستون در هوا معلق است
آن قیام را هزار در است بر هر در از ملک مقرب است اهل بهشت آن قیام
بفاطمه نسبت میدهند بهین جهت زهره نامند و زهره نام نهاده اند جهت دیگر اینکه
پیغمبر خدا فرمود عباس که بعد از خلقت نور را و نور عیار را در کمر سر

و آسمان و زمین و آفتاب و ملائکه که میگفتند چه قدر نور و شرفند این
نور که خلقت عالم جهت ایشان ابرار خلقت فرمود سیاه و تاریک باندازد میگوید
جهت عالم تاریک شد مخلوق خدا یکدیگر را نمیدیدند ترسیدند خدا را با نوار
بیا که قسم داد که ظلمت تاریک بر دایره خدا نور فاطمه را بیا که قسمت و نور
مانند قند بر کمر کنان روشن کرد خجسته تمام عالم روشن و آسمان و زمین ضیاء
پیدا گشت از این جهت زهره نام شد اما این فاطمه باین شان و جلالت
عزیز بود و بنا و جعیلم خدا چگونه رواست که حکم گوشه او را بایست نشسته
و شکم که نشسته اند تا بآن اکتفا نکنند بعد از کشته شدن ارباب بر زمین نازنین
آن بیا زنده انچه از بخار میگویند خروج ان امام شود حایف فاطمه در آن مکان
و الهی میزند بر سر و بر سرش بر سرش از لعل بر لعل طاقش از کمرش
از جهت اول فاطمه زهرا با جان طول بخت پدر بزرگوار خود آمد عرض گو مایه قول الله صمیم
پیدا میشود هر جا که مکان داشتیم او شافتم و نور دیده خود را بنافتم احمد مختار از خانه
باین تمام پر دایم بطلبان نور دیده خود حسینی ۳۰ میبود از ملاقات خجسته حون
میرا از واقعه کن گزیده روز جلالت با خبر شد جو سلام عرض خجسته عرض که ای رسول
اکنون حسینت را در قتل خوا بید بایتم و از آنجا باین مقام شافتم که ناراضه دایم

ایمانند تا ابد باقی تو تو که دیده ز ما نمی راکه شد
و از رفته هزار خیم ز یاد تو رساله بدین زمان خرم تو

که در هر وقت هر نفسی که در بر ما می گذشت نوحه می کند و صَبَّحَ الدُّنْيَا مُصَابٌ حَوْی
لِلْمَسْبِیِّ ابْدًا اَوَّلَی و صَبَّحَ لَهَا دُنْيَا نَا اَوَّلَی دُنْيَا نَا a

از این هم

از این هم دیدن نوحه محبت دوحه که در هر آنکه نام مبارک فرشته و اسعیر صادق الوعد بود از آن
که فرات است سروری او را که نه سطر طائر ملک عذاب باو که هر عذابه که می خورد بگویند از عذاب
کم قبول کرد و فرمود که منجم اولی پسته نامی واقعه آنم بحین بی عافیه میفرماید از زمان و در حدیث است
که اسعیر فرج گویند از او را درین وقت میفرمایند نه شبان الله یجذب اکثر حق کرد بانی الله حمید
و از آن که گویند از او را که باری میگویند اب فیا سانه حق نعم با و در فرموده که ای اسعیر از خود گویند از آن
به برکت گویند از او را که خدا بر زبان آنده و عرض کردند که یا ذی الله خبر با رسیده که حضرت امام حسین
صلی الله علیه و آله در این زمان نشسته بر کشته میبود ما را از بخت است میباشیم و ذکر میخواند کشته شد و در آنجا
پروان بنیاد و بلند است که بر او افتاد و در آن روز سوخته گردید و مال می کرد و بفراری و در
می نمود و آنکه از خدا استخوان نموده پسری با و عطا نماید و در او شعله کشند همچو آنکه حضرت امام حسین را شعله کشیدند
و در او بر و آید هم چنان که در شعله می بودی تا آنکه خداوند عالم خیر را با و عطا فرمود که بعضی ذکر
و حمزه و بابک عبده ذکر نما و او نیز مثل حضرت امام حسین را شعله کشیدند و اما حضرت عیسی علیه السلام
جامه در خم کردند به بیلند چون این خبر بعضی کردند و زین رسید و اما آدم صغیر الله در وقتی
که اسکان شریفه آن عباد را بر باقی عرض نوشته دید چهره نیک آن را را تعلیم او نمود و گفت ای آدم
اگر میخواهی که توبه تو قبول شود این را شش طعنه خود گردان و با این توبه که جوی حضرت آدم عرض
کرد که یا حمید حق محمد با علی حق علی با فاطمه حق فاطمه با حسن حق حسن با حسین حق حسین با

آنست که آن تَغْفُوبِ دارد شده که همین که آدم کسم حضرت امام حسین بر زبان جاری کرد بگفت
 و خاطرش افزوده شد و آنکه از دنیا می رود جاری شد و گفت اگر نیکوکاری ای که کردی بحسب
 بنکسر قلبی و کسبِ عمرت بسبب که هرگاه کسم حسین در بادی که گم نگشته و دیده ام که آن
 بنو جبرئیل با صفی الله و لک هَذَا بَصَابٍ بِحَبِيبَةٍ بَصِيرَةٍ عِنْدَ هَذَا لَصَا
 و ب ای بود بشر فرزند و حسین مصطفی کوفی را نمود که در نزد دو برهنی اندک باشد بِفَتْلٍ حَقَّافَا
 حَرِيبًا وَ حَبِيبًا هَرَبًا در صحرای که با گشته خواهد شد نشسته و غریب و تنها و فریاد و زاری و در وقت نماز
 بگردد و بکس نگوید و بخواهد رسیده و در برابر او فرزند آن و برادران و یاران را در آستین خود ببرد
 و سرور و مانده که گفته خواهند بود و سراییده می آید و در عازبت خواهند کرد حضرت آدم را از استیلا این قضیه
 که بیان شد و کسب مانده ماری که بر فرزند خود کرب کند و هم چنین حضرت خاتم الانبیا برادر کسبیه و فر
 زنده خود ابراهیم را فدای او کرده است و حضرت امیر المومنین برادر کسبیه و پدر روم در خود را فدای او نموده
 است و خاتون قیامت برادر کسبیه است و جان خود را فدای او کرده است و امام حسن عقیلی برادر کسبیه
 و اولاد و حوا و خود را فدای او نموده است و حضرت سید الان جدین جلال علیه برادر کسبیه است و حضرت
 صاحب دلام نیز در راه برادر کسبیه و سایر مصومان تمام عمر برادر کسبیه اند و شیعیان کتب و روز
 برادر کسبیه اند و هم چنین محبت آل و اقطاب و ما و ثوابت و سیدان و عرش و کرسی و جبرئیل و میکائیل
 و فلک البروج و فلک المنال و جسم کل و مثال و ماه و طبیعت و روح و عقل و قل همه برادر کسبیه اند
 و هم چنین محبت زمین و آسمان و دو ملک و سنگ و ریخ و العقیق و جهم و نری و سخت التری همه برادر کسبیه اند
 و برکت و جهم و اهریمن و ابل جهم همه برادر کسبیه اند و شنبه ای که یعنی ازین می و جو سبی که از ابل جهم

اند و دهنش گشوده اند و کرب می کرده اند حتی آنکه گفته اند که در بعضی از بلاد هند و سن چون ایام عاشورا
 شود مردم بجا روزگار فراموشی و دست بر لب می زنند و در صحرای و در میان خاکستر و
 خاک نشسته و سرهای خود را برهنه نمایند و خاک بر سر خود می زنند و با لعلای زار زار در آواز
 گفتار بر می گشته و بوضع مشغول مغرب اند که اگر سالان بر سریند از آنان خود نموده می شوند بجهت آنکه از آب
 میخورند و زنان و با عیال خود میباشند می گشته و بسیاری از ایشان بدون خود را می بینند و با راه پاره
 می کنند از آنکه کفار را که کسبیه و اما قتل و قتل و دود و دیم لعنم الله که طاعت ایشان از دست چل
 اولی است هم چنین منافقین یقین روئین شایان که طاعت ایشان از شرع اولی است ایشان هرگز
 نکسبیه اند و از جمله منافقان که هرگز نکسبیه اند یعنی امیه اشترام و دلیل بجهت آنکه لعنم الله جمعا
 پس شایع است که در این ایام که بیان می گشته نالان و محزون و غمناک و محنت بر قلب او بر روز دارد
 شود چنانچه هرگز در روز دیگر و در روز و محض بگردد و چنان عمر که چه سرور می رود بر می کشد و از دوزخ
 که در اندازای برادر اگر عاقبت منجم شود و اگر عارنا معلوم شود که با دریای بیخود را اولاد عیالت کوهر
 غلطان اند و چنانکه این عیالت نام را بر چند میخوانند که همان کسبیه میگویند که هرگز نکسبیه اند و برای آن
 خدا بگشاید و در آن زمان که میگویند چه میخوانند که همان عیالت که چنان دعا می خوانند که در روز و با جمیع قیامت
 ما را رحمتی که بکند و با آنکه همه کانیات برادر کسبیه اند و منجم شده اند و این از آن است که
 صاحب عزای کسبیه است لهذا آنچه کتب الله فی محجود و دَسْوَلِ اللَّهِ فیه و تَوَدُّ
 این مایه است که در روز عزا برادر کسبیه صاحب عزای کسبیه است که هرگز نکسبیه اند و این مایه که همه
 شعر و بر سر رسول خدا اند و در وقت فرزندش میگویند که کسبیه بلکه میتوان گفت ای برادر که صاحب عزای
 حقیق حضرت بر فوق عرش من بر همه جای است صاحب عزای است خدا عزای است و عظم علیه الرحمه

10

چون خداوند کرم دلایزال خوانست ظاهر از دآب رحمت
که ببار آید خوار در جنان نویشت تراز جمله زینت کند
در طرب آید هم عشرت کند
کمن نزل ایندم بهر فاطمه
باش بر مولود امیر خادمه ده چه مولود که جان عالم است
آمد و لعباد خدمت کار شد تا که عالم روشن از انوار شد
از زمان کفایت که طفل عزیز که چه پر نور است چشم روزگار
کو بیا مظلوم خواهر گشته شد هم بخون نوش تن آغشته شد
از طفیلت گشته روشن شام تار

التَّكْرِيعَ مَعَ مَوَازِينِ الشَّرْعِ وَالْعَيْنِ فِتْشَاقُ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَعَ
أَصْحَابِ الْبَيْتِ فِتْشَاقُ **محمد** خداوندی را که در اندیشه است و دنیا را در دست و دامن خود در
دستی از برای دوستان خود و امتحان فرمایند نه از برای ترک حقیقتها و مکافات دینها را بطلانها
بخشند و احسانها صحتها از برای همین مظلوم شنید که گردانیده است خرافاتی را و در کشتن نجات و دنیا
عالم و مقام ملکات و سبب بآن شدن عاصیان از آنکه دامن و سیئات و سنگ خداوندی را که گردا
میده است نظار در تربت او مستجاب شدن دعا و در تخت جنت او در و در سرفرازی او و محل افنی کشتی
کان و زیارت او و ذکر کثیر از برای ذکر کنندگان و صلوات بر او انسج کفایت مسیح کنندگان و هم
بعضی جزاوست و همه زمینها کرباب و همه روزگار و از اوست و همه عالمها ماه محرم و عاشورا است و
همه کربیه یکانه پس از هر جمعی که میرید و هر چه در باطن ضرب و حرکت است بی آن که در برای جسمی حرکت
و اوست پس شد است و جمیع کشیده از اول تا آخر که از نفس او نیده و او امام است و است و عالم است و عالم
از شما و بر کمالی او نیده و هر کس که در عالم است از فاضل کربیه اوست و هر دواع دوستی از دوستی
فاضل دواع اوست و همه مکانها فتنه اوست و همه ملکات تربت اوست و با آنکه قیامی که برای همه
چیزها و مایه آن بای هر جزو و جزا حق تعالی ملائقی دانست مقدسی او بود و در یک قطره العالی صاف
عالم و لا هر کس که نیده و در هر حد است کشیده استیانی را که در دامن او نیده و موجوداتی را که خالق او نیده
بجهت آنکه امتیاز بعضی از آنها شایسته اند و بعضی تعبیه و بعضی از آنها دانی اند و بعضی تعبیه و در جمیع ذات
و قیامات مطهر و مجرب ذات آنها و همه مادیات آنها را سعادت و شقاوت است و در هر دو هست حتی در زمان
و مکان و تربت خدای در میان اینان و غیر اینان اما شایسته از زمان مثل از جهت زمان روز بخشن
عاشورا است و از جهت همه یوم الانبیا و از جهت امام یوم الاثنین یعنی دو شبته تعلق بر بی شبته
دارد و بجهت آنکه اینان مسر کنند و از زان معنی اول است که بر کس که در دامن او نیده و اینان مشوبه و خوشی این

پس روز دوشنبه این محبت روزه گرفت و با حکم عالمی که در هر روز قائل آنحضرت را میدید که تا آنکه
سعی نموده و سوز در دل از این که در جنت واصل گردانند بدو که دولت ملعونه بنی امیه و ستمیلا غلظه
آن کفره فخره هزاره بود و تا زمان حکومت مروان چهارم سلطنت و حکومت با عادت او مسلم مروی دست
بدست از بنی امیه به بنی العباس رسید و مدت ملک بنی عباس بعد از آنکه با نصد سال بیشتر بود تا آنکه
هلاکوفان این چنگل خزان بنی جوی از سلاطین مغول باشد نه خوابه بغیر طوسی به محکم که آنرا این که گوشت
و جاستیان را نیز برانداشت و او را این بنی العباس سفاخ بود و در برای اسلحام امر سلطنتی و امر
و نیز موافق بعضی از روایات مستوره اگر چه سندش بخیر رسیده و تدبیر کرد با سید نفی غلام خود و قتیبه
السفیان بنی امیه که از بر شمشیر غنای کریمه بودند از آن زمان و او را هم در اقبال بر کشید و در
از این بنی و آنکه است و آنکه تدبیر این بود که خلیفه یعنی سفاخ در ششی چهار صد نفر از شجاعان
غلامان خود را طلبید و امر کرد که آنها را شمشیر گردانند و در حکومت مشط باشند و گاه خلیفه عاتقه
خود را از سر برداشت و بر زمین انداخت تا بر زمین کشید و بنی امیه نعم الله علیه و علیه و هر که بکشد
بقتل او کشید و چون روز سه روز از روز نوروز نامه میزد خلیفه امر کرد عادی را که ندانند که امروز
خلیفه در قزاقه خود را گشوده و امروز روز عطا و بخشش است و احسان است و بطول گوشت و عطاها
بلند شده مردم از هر طرف باز میشت تمام روی بدرگاه خلافت بنیامانها دند و چون مجلس منعقد شد
و هر کس بجای خود نشست و ای زن و مرد مروان از میان و سایر بر سر میای زدن نشسته خلیفه بیا
ای بنی امیه بر آمد و شمشیر خود را بجای نمود و خلیفه را نمود و سفاخ را بجا بست و بنی امیه و بنی العباس
گفت که امروز روز عطا و بخشش است ای ستمداران که بگویم بنی امیه که بنی امیه است آن که گفته
ان خلیفه است و بنی امیه که است آن که شمشیر را نداشت و از دیگران در برابر بنی خلیفه صد از
غلامی از غلامان خود را که او را تعلیم داده بود که بچه بخورد و بچه ترش است بنی امیه را ندانند یکی بعد از

آن یکی دیگر را و سید نفی جواب او را بگوید و آن غلام بسیار فصیح و شجاع بود و خلیفه گفت ای غلام بنی
ما شتم را ندانم بعد از آنکه آمدند که در شمشیر بنی امیه غلام ندانند که ای عقیقه محبت بنی عمارت بر خیز
و بگریختی خود را کسی جواب نداد بعد از زمانی سید نفی گفت ای آقای من کجاست حمزه و بنی عمارت
این ما شتم سفاخ گفت کجاست سید نفی گفت کشت او را شخصی از این جماعت که او را ستم می کرد خلیفه
گفت مرا علی بن ابی مقدمه ستم ای غلام چون دو غار است اسم او را محم و دیگر بزرگی ندانم غلام
ندانم که ای حمزه بنی عمارت این ما شتم بر خیز و عطا ای خود را بگریه سید نفی گفت ای آقای من کجاست
حمزه که دور احمد میرند گفت کجاست گفت کشت او را بنی امیه که او را ستم می کرد و ستم می کرد و
روز جزایک اندر ستم عمارت او را کشت و محم باریک او را برود او را خواست که بخورد و خود
میداد او را و آن را تلفوز بعد از آنکه کرد و اندیدی او را ستم می کرد و ستم می کرد و او را ستم می کرد
کرد و گوشت و دماغ او را قطع نمود و قتل کرد و بگردن خود بست خلیفه گفت من او را نیز نمیدانم اسم او
محم و دیگر را او را زنده غلام گفت ای عقیل این مطلب این ما شتم بر خیز و عمارت خود را بگریه
خلیفه سید نفی گفت ای آقای من عقیل در کجاست که عطا ای خود را بگریه سید نفی گفت ای او را کردند
گفت ای امیر عقیل مرا شجاعی بود یکی از شجاعان است که در نزد تو حاضرند یعنی بنی امیه او را کشت و در قتی که
از شام برود اند بوی عقیفه گفت نام او را محم و دیگر را ندانم و او را ستم می کرد غلام گفت
ای مسلم این عقیل این اسباب بر خیز و عطا ای خود را بگریه سید نفی گفت ای آقای من مسلم این عقیل
در کجاست خلیفه گفت با او هر که دند سید نفی گفت مردی از بنی امیه که حمزه ستم می کرد و ستم می کرد
و ستم می کرد و ستم می کرد و ستم می کرد و ستم می کرد و ستم می کرد و ستم می کرد و ستم می کرد
و ستم می کرد و ستم می کرد و ستم می کرد و ستم می کرد و ستم می کرد و ستم می کرد و ستم می کرد
بنی امیه و بنی عقیل و بنی مطلب را ندانم سید نفی گفت که او را طغان پسر خزان از بنی امیه کشت

تشریف بفرمود و خطبه میخواند و بعد از ادای حمد و ثناء و صلوات بنده علیهم السلام جامع را بابت می کرد و
میفرمود که ای قضا که شده چون بگویی بنده علیهم السلام جامع را بابت می کرد و از منبر بر می آید و بقیه آن
علما را بقتل می رساند و در وقت حیف اخبار بای میخواند و در وقت که چون سید الشهدا در حجر می کرد
از لب بر زمین افتاد و در خون خودش غلطیده بآن مجروح هنوز از او رفتی باقی مانده بود و کشت
فَلَا بُعَاثُ وَ لَسْتَ بِمُحَرَّرٍ فَلَا يُجَادُ مِنْ طَلَبِ فِرْعَوْنَ رَسْمِيٍّ كَرِهِيٍّ بَغِيٍّ دَاوُسِيٍّ سَيْدِ طَلَبِ نَبَايِ
معمود و کسی از بنده نمیداد ملائکه آنها بفرستادند و آنها را در میانها و هر که در آنها بود از ملائکه
فریاد بر آورده که بر او کار مار جهشت ده که علی را از روی زمین بر انداخت و همه اهل آن دهکده
کرد این که بکشت حرمست و کرده و بر کنه یکان تو را کشته و این فرزند و هر سحر تو کشت و تو نظری کنی و
می بینی و توئی در یک سحر که آن و توئی که اسقام بخت می کنی از ملائکه ای حق تعالی از عجب
بر داشت و باین فرمود که ای ملائکه من و ای کسانهای من و زمینهای من که این بگوید و درشت
ای حجاب قائم آن که نشان ایشان داد و بر دست پدر فرمود که با ملائکه کنی انظر و امن بعین
العرش فتنظر و من فتمثل الله لهم شخص القناع المهدى فبرؤنه و فها بصيرة
عن عاتق العرش سراجا و ساجدا ای ملائکه من نظر کنید بطرف راست عرش من نظر کرده
پس نظر مثل کرد و از برای ایشان حق تعالی شخصی قائم نمود که را می دیدند و از سایه در طرف
راست عرش غازی کرد و گاهی در رکوع و گاهی در سجود است و خیمه فرمود که باین قائم اسقام
خواهم کنید و از برای جمعی و این ملائکه را در کتاب طهوف روایت کرده از حضرت صادق
که حضرت رسول فرمودند که چون روز قیامت شود غضب می کند حق تعالی از برای فاطمه
از نور من جمعی می آید و سر بر کف دست گرفته فی فاطمه فریاد می کند تا آنجا که فرمود که من مثل می
کنم حق تعالی را از برای فاطمه در نیکو ترین صورتی و او را خاتم می کند باقیان حق و جمیع

می کند و از برای او قافان او را و انما طایفه سر یک در قتل آورنده و انما طایفه کاس را می کردند که بجا
آورند و این حضرت جمیع ایشان را کشته و آن اشیاء را زنده می کنند و حضرت امیر می کند و ایشان را
زنده می کند و از برای عبادی میماند مگر آنکه انما طایفه را هر یک یک سید می کنند و این حضرت فرمود
هَئِنَا لَكَ بِكَشَفِ اللَّهِ الْغَيْظِ وَ بَشِيٍّ اخْرَجَ لِي رَأْفَتِ بِرُفْءِ عَنِّي عَالِي
خشم را از دلهای و عز و اندوه را از دلهای آنکه چون دولت بی امیه با الهه بر طرف شد و بخت
و طبع از ایشان که بی میمانند و این امر قرار گرفت و علما را می میداد و انما طایفه را علی بن ابی طالب
بدتر بود از بی امیه چنانکه آن برادر مایه که قاتل الله ما فعلت فها هم عشتا و ما
فعلت بنو القاسم قسم بیدار کردند بی امیه در حق ابی طالب که بی عجبی کرده و بعضی را
بی امیه چهار صبح کشته بی عجبی کشته و هر گاه بی امیه سید شد از سید کرده بی
عجبی بخیر فرموده است و از آنکه بی امیه بی سببی را رواج دادند بی عجبی را رواج دادند و اکثر
ایشان سستی و ملائکه می کنند و هیچ عارف با سبک است و میگوید که این که بگوید انظر بکس من هلك
ان الله عمل خیر اصحابی بی عجب است از آن است چون و از فاشی چون بیرون کرده بی عجب است
خود زنده و آل عبد مناف را زنده و باین که بگوید انما طایفه را سید و فاطمه می کنند بلکه ملائکه
بلکه رفتار می کنند که بی انما فتنه صومالی است و از آن است که بگوید انما طایفه را سید و فاطمه می کنند
نماید و باینکه ایشان و دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا را بفرموده از ایشان که از هم تقی تر
و ضعیف ترند مضمود و اهل و ما روون الرشید و ما روون الرشید و موقوفی که حضرت صادق را باین بار
و حق تعالی ایشان را از او است ما امید کرد و انداخته که مرده کان که او را فرموده ما امیدند از او است
و خدا را سید کرد که از بی عجبی و بی امیه و او را و مکر و نیر و ما انداخته ایشان علیهم السلام اهدی باقی
مانده و حق تعالی سبب ایشان را از صفی در روزگار کم کرد و امید و هیچ در ایشان را از برای برکنده

چنانکه میفرماید قطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین اما مفسر و دانش
لغة الله خاست اعمال او بسیار است از بجهت اولاد است از کشتن نبات خواری و زاری
و با مغلون محرم و جوانان ماسیه را می کشتند و در میان ستون ایشان رانده می کردند پس
یک و دو ستون را بالای آورده و ایشان را در آنجا با تخیاری می انداختند تا سستید می شدند و دیگر آنکه
مقرر کرده بود که هر که بدو دست سر می نامد جعفر صادق عا و در دست ستر می از او بگریزد و هر که بدو دست
او بچسبید بروی آن ستر می باو می دهند و اما مارون الرشید و مأمون الرشید آنها را کشتند
دست این دو ملعون آتش را بزد کردند و بدو را بکشتن اقلی بجهت مارون الرشید امام ششم را کشتند
که به دست و ملعون و بجهت مأمون الرشید امام هفتم را کشتند که در دست ای می زدند خدا رحمت
کند شما را که بگریزد یا بگریزید یا خود را بگریزید در مصیبت اولاد رسول الله مصیبت در مصیبت
امام مظلوم ستمیه و عین مصیبت ستمیه و عین کشتن او را در او و طایف و عرب زبانی فرار
این ستمی عین عین طایف ضایع و غنای و پناه در مانده کان و شمع کانه کاران بجهت
بگریزید و مظلومی و مصیبت علی بن موسی الرضا علیه السلام و التاجون ان ظلم و عین
ستمیه شده و از بجهت آباء و اجداد خود و خود را و مدفن او از هم رسول الله که مظلوم است
ان است در غایت محبت باید غن و رحمت است و رحمت است که در غایت است و بعضی
ایشان در زیارت آن حضرت در غایت کمال و اجبار معلوم می شود که زیارت آن حضرت افضل از
زیارت سید الشهدا است و ما قبل از بیان شهادت او احادیثی چند که مشتمل است بر فضیلت
زیارت او و خبر دادن آباء و اجداد و اولاد شهادت او در زمان طایف قبل از وقوع آن ذکر می کنیم
و بعد از آنکه در کیفیت قصیده یا بیک شهادت او را ذکر می کنیم یا بیک شهادت او در زمان طایف
عین خبر داده اند و این از جمله اجبار عین است که قبل از وقوع آن ذکر نموده اند و بر طبق خبر واقع

و ثواب زیارت او از ترسش خرداوه نه تا مؤمنان بجهت رساله او بر توبه یابی زیارت آن حضرت
بر ثواب عظیم رساله باشد و عین است از حضرت رسول که فرمود ستمی بستمی
بأرض من أسان لا برودة مؤمن الا اوجب الله له الجنة و حرم
جنته علی النار و در باشد که باره از آن من در زمین خراسان دفن شود و هیچ مؤمنی
او را زیارت نمی کنند مگر آنکه حق تعالی بجهت زیارت او لازم کرده اند و عین است که در آن جنت
و در حدیث دیگر فرمودند که بین حبلی طویس بر دهنده عین و باطن الحجة یعنی
و در کوه طویس بر دهنده است از روضه های ابریت و مر و سینه حضرت ابراهیم عین که فرمود
سجده من قبل من و قدی بأرض من أسان یا الهم ظلمنا اسمنا استمی و
اسم اسمی موسی و عین شده فی غریبه عقیق الله که فرموده ما تقدم
منها و ما تأخر و لو كان مثل عدد النجوم و خط الاله طار قد و
ان استیجار رفته باشد که در مرقی از فرزند من در زمین خراسان بزرگ و شهید
و مظلوم باشد و اسم او اسم من است بجهت اسم مبارک و شهادت و اسم پدر او اسم سر عزرا است
بجهت موسی که بگریزد که او را در غریبتش زیارت کنند حق تعالی جمع کند که در آن شده و از آنکه او
بنا بر ذکر هر سال عدد دوازده تا ای همان و قطرات باران و بر یک درختان باشد و مر و است
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که کشته شود و باره از آن من در زمین خراسان
در شهری که او را عین می گویند و عین از آن زمین دفن می شود و اسم او مانند اسم مبارک ابراهیم
میان دست هر که او را زیارت کند و عین بجهت او باشد عین است که باو ابراهیم و شهید کرد
برابر رسول خدا سید باشد و مر و است از حضرت علی بن جعفر که فرموده عین و در آن
قبر و قدی علی کانه که حید الله عین و قبل سبعون حجة بتر و ده که

زیارت کند و فرزندش را بطوس بپاشد از برای او در خداوند عز و جل و استغفار و قبول کسب حق کرد
و در جمیع مقبول فرموده می باشد و در جمیع مقبول و در باطن که چهار قبول کند و در حق نهد اوقات
عنده لیکه کس و از آنکه در حق مشیر و کسی زیارت کند و در یک شب نزد او بخوابد مثل نماز
است که خدا در عز و جل زیارت کرده فرموده که چون روز قیامت او را بی در و دیوار از حق بگریز
انند و بر نشسته زودر آنکه با ما آوایان اعلام در جبهه زوایا و غیره قلنا علی آگاه
باشید آنکه که از هر یک از آنکه نشسته زودر فرزند من علی است و مردی که مردی از آل
فران میگوید در غایت بد کرد و فرمود که کفایت از آدمی که از شما بگذشت و
مستحق ظن و دینی و غیبی که شما را میبخشد که کفر از اید ال فرانس و در حق که
حق بود در این عالم با راه از حق من و طلب حق که کفر از اید ال فرانس و در حق که
ساده من و حضرت حق آقا المذکور فی ذلک و آقا من بیکم و آقا الود
بعینه و الحق من مذکور در این عالم و من با حق من و من با حق من و من با حق من
آگاه باشی که هر که زیارت کند و عارف باشد حق من و اطمینان من من و بعد از آن که هر که
من تصحیح کنم در روز قیامت و او را سزاوار خواهد بود اگر چه نگاه او مثل آنجا بود و این بوده
باشد و در حدیث دیگر فرمودم که زیارت کند مرا من کردیم و در روز قیامت تا غافل
کردیم و در از موهای آن عالمی در وقت بروز شد تا موهای آن عالم و یکی از آنکه مثل هر ط
و یکی تر و طرازوی عالم و این فرمود که زود باشد که من زیارت کند و هر چه در حق فرمود
حق کردم و حق من مثل آنکه نشسته سید و در میان من کردیم که هر که از حق زیارت
کند من او را در روزی زیارت کنم قسم هر روز کاری که حیدر حق را بر خلاف میجویش که در آنجا
که هر که در حق من در کفایت نماز کند از او که اگر کند حق قسم بخدا که هر که در حق من

کند و در باطن است شخصی که در ارضه که زیارت کند من در روز قیامت عزیز و شریف است
در جمیع غلاتی که بر او در کار حق در دوزخ و الهام فرمود که در آنجا است بقدر است که در آنجا
که هر که از حق و در هر یک از آنکه باشد و هر که از حق و در هر یک از آنکه باشد و هر که از حق و در هر یک از آنکه باشد
صور بعضی حق که در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
قسم که در حق من خواهد بود که هر که در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
در روز قیامت من و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
کند از برای او خواهد بود ثواب بعد از آنکه در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
هر که در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
این هر که در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
با در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
کل الناس و این با زودر آنکه از حق و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
افضل است از هر که زیارت کند حق من که هر که از حق و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
شیعه و هر که زیارت کند حق من که هر که از حق و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
و هر که از حق و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
نافع است حق این سهل را ولی حق کرد و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
بعضی از سادات طایفه خلافت است فاضل از هر که زیارت کند حق من که هر که از حق و در آنجا است و در آنجا است
چون این جز سید نامی که رسید با و زیارت حق من که هر که از حق و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
مدینه و طایفه و او را ولی همه حق کند تا سادات و سادات و سادات و سادات و سادات و سادات و سادات و سادات

در مطمح شوند لهذا جمعی از خود را بنده فرستاد و بجزرت هجرت امام رضا و حضرت امام جواد را بر او
از بندگی با او مطمح داشت و فرستاده های ناموس میانه و کسر را نمودند و چون حضرت دید که فایده
ندارد و قرار بر فتنه و ادعای اطفال خود را جمع نمود و خبر شد از آن خود را با ایشان رسانید و فرمود
از این سخن معاودت نخواهم نمود و شما بر من زاری کنید و بر غریبه من قیام نمائید پس ایشان را
وداع کرده و بر وضو و سجده بر کوفه رشت و کوفت حضرت از دیده باید و صد لکبیه و زاری بلند کرد
و از غم رقت او زار زار گریست پس با صد بزرگوارش وداع باز پایش کرده و چون بیرون رشت
باز پاسبان معاودت نمود و چند دفعه تعقیب کرد آخر از روضه مقدسه با دیده گریان و دل پر
بیرون رشت و در راه شخصی از موالیان با حضرت رسید و با حضرت نشست و مبارکباد نمود و حضرت
فرمود و نه نیست میگوئی مرا از سقوی که از جو لاله بزرگوار خود دور میمیشی پس حضرت با جمعی از خویش
سینه متوجه خراسان شد و در هر منزل معجزات و کرامات بسیار از آن بر کنده بود و در کافران
میرسید که شیخ صدوق به شخصی از اهل نارا در آنجا بیهوشی خلق کرده است اگر کسی خواهد با خروج نماید
و با آنکه جوان بنیر کسنا با طوکی رسیده و اصل قبه شد که تا در آن طعن در دیوار مدخول بود و در آن
آن قبر خطی کشیده و فرمود که ای موضع مدفن من است و حق تعالی این مکان را عسل شریف و دو
سنان من گردانیده و بگذرد که هر که از اینان مراد این مکان زیارت کند حق تعالی رحمت و
معفرت خود را بشفاعت ما اهل بیت بکمال او واجب گرداند پس در رکعت نماز ایستاد و درود
عالی بسیار خواند و بعد از آن سجده رشت و سجود را طویل داد و با صد تسبیح در آن سجود از آن
بر کنده محبوب و شریف شد و چون فارغ شد متوجه مروان شد و در آنجا با ناموس فانی ملعون ملاقات
نمود و چون التماسی با ناموس انجام داد پس تعظیم و تکریم نمود و گفت یابن رسول الله من چون
خضیلت و علم و روح تو را شایسته بنابر این کار اطلبم که خود را از غلامت خلع و عزال غایم دان

را بنود و گذارم باید شهادت را قبول نماید حضرت چون غرض ملعون را بدست قبول نمود مامون گفت
پس باید ولی عهد من تویی که بعد از من خلافت با تو باشد حضرت فرمود وای ملعون چه میگوئی و الله لقد
حدثنی بک عن ابائک عن امیر المؤمنین عن رسول الله انی اخرج من الدنیا فلیک ههنا
لا یالسیم مظلوماً بک علی مملکة السماء و مملکة الارض و انک فی ارض
عربیة العجب هارون الرشید قسم بخدا که من از پدر بزرگوارم شنیدم که پیش از تو در
دنیا خواهم رشت و در این راه شمشیر خواهد کرد و در زمان عزت و شکوه خواهم شد و بر من ملائکه آسمان
و زمین خواهند گریست مامون ملعون از این سخنان گریان شد و گفت یابن رسول الله اگر قدرت است که مامون
و جمعی تو را شنیده گرداند حضرت فرمود که اگر خواهم میتوانم گفت چکری را شنیده خواهد گرد مامون ملعون گفت
الله و لا اله الا هو و حضرت باز با او ملاطفت نمود پس سخنان درشت با او گفت تا در مامون در جنبه
و گفت هرگاه ولایت عهد مرا قبول کنی تو را فضل مرا بر تمام حضرت چون این سخنان را شنید و فرمود چون مرای
امر چه میکنی هر چه میترسید لهذا ولایت عهد را قبول نمود و سر سوگند آسمان بلند کرد و گفت خداوند مرا باین
گزارش ناخته مکن بچنانکه ناخته کردی و در هر چه یوسف و ذوالریال از دهانی که بجز قبول کردند ولایت را
از پادشاه زمان خود پس مامون روز دیگر حلیه عظیم ترتیب داد و کرسی از برای حضرت در دیوار کرسی خود
گذاشت و جمیع اکابر و اشراف و علما و ارباب جمع نمود و او را کرسی عظیمی را امر کرد که با حضرت بنیست نمود
و بعد از آن سایر مردم جمع نمودند و جوایز بسیار بپوشید و امر نمود که جوهر و درهم و دینار را بنام های اکثر
مترین نماید و مقرر فرمود که سیاه پوشی که به عت بی عیبی بود از آن کشته و یک دست خود را با حضرت نهاد
کرد و حضرت دیگر تمام الفضل را نام زد و نام محمد تقی را کرد و حضرت ملعون از این اعمال این بود که مردم حضرت را
در جنب بدیدند و باین جهت حجت او را از دلها زایل کرد و خضیلت و روح او پوشیده شود و لکبیه بدیدند
خلاف مقصودش نیفتد و او رحمت است ظهور و انوار علم و انوار رحمت و جلال او بر مردم زیاد می شود و این

نابره حمد و سپیده گشته نامونی همچون شعل و در مقام ملاکت الحشر برآید و ابتدا علی التمام در حق از ملاحظه و در
میر و جوس و نصاری و فضلاء اسلام یکی اجمع که که با الحشر منظره و مباحثه نمایند شاید بر او غایتی باشد
و باین جهت در اعتقاد مردم نسبت با و نفوذی بایستد و این عمل نیز باعث زیادت فرشت و جلالت او باشد
زیر که الحشر یکی را مغلوب گردانید بخوبی که اکثر از او اعتراف بجلالت و فضیلت او نمودند این چشم
و حمد افغون زیادت تر شد چون ولی محمد بودن بر آقای ابن موسی اگرضا حق در کثرت نامون خوانم
کسی بخدایت الحشر فرستاد که امر و زنجیر است تا نماز عید را بخند و حمله بخواند و حشر در جواب فرمود
که نامون بگو که میان من و تو شرط شده که من هیچ امور داخل نداشته باشم پس مرا از آنرا ذکر کردن معاف باد
افغون پیغام داد که من بخوانم از آن نماز کردن و امر مردم که نام بکرد و فضیلت نور ایشان سند و پوسته رسال
از آن لعین بان برکنند و رتبه العالمین میرسد پس چون نامون ملعون بسیار را کج کرد و حشر پیغام
دادند که هرگاه معاف داری دوست تر می دارم و اگر معاف ننداری پس بیرون میروم بصحبه انجان می
که بخدمت میسر و امیر المؤمنین بیرون رفته اند نامون پیغام داد که بیرون روید بآن پنج که خواهید و اگر کرد
شکر خود را که زود بر در دولت میسر را الحشر بیرون پس مردم عجب گشتند و در غیبت که در کوچه ها و باهاها را
گوشه و کوک و آن زمان نیز حاضر شدند و اظهار قدوم سرت نروم الحشر را می کشیدند و جمیع آنها
دو ز را در شکر بر در دولت سراجی هشت البتة ده و ده بودند پس چون آفتاب طلوع کرد جناب مصحوم علی
کردند و جاهای مبارک خود را پوشیدند و حاشه سفیدی از چشم بر سر گذاردند و یکطرف عمامه را بر چشم
مبارک خودند و یکطرف را در میان دو کتف خود انداخته بوی خوش بر خود مالیدند و بدست مبارک
را که چاهای از جنوب بکنار کوه شده و باغی مبارک را برهنه کردند و زیر سایه رتاض صفا ساق بالا زدند
و اصحاب خود را فرمودند که تا نیز بنشینید پس بفرموده اجتناب جناب کردند بعد از آن باین جهت از خانه
بیرون آمدند پس راه رفته اند که و سر مبارک را بگو که آسمان بلند کردند و کشته اند که اگر کسی اجتناب

نیز گفته است که کسی چون آمد و زرا که حرف را بشنید دیدند بیکدیگر میگویند خود را از کلبه بزرگترند و گفتند
و بگویند حال این کسی بود که بار و کار و دل باشد که بیدار بماند خود را زودتر قطع نماید و بخوابد از این
خود و در غایت و با برهنه راه رود و هجرت بکند که گفته و مردم با که هجرت میگویند می گردند و می گردند
و نامه می گردند بر سر که استخوان و زبانی و دو و بار بار و در زلزله در آمدند خدا جان ما شیعیان را بفرماند که هجرت
بگردانند پس ناپاک می باشد چنانکه رسانید که اگر علی رضا را بگوید بگوید مردم فریفته او میشوند و میگویند
که خون نهایی که گفته بود کسی که راجع است که هجرت میگویند که هجرت میگویند که هجرت میگویند که هجرت میگویند
که ما تکلیف شایسته می گردیم و شما را بفرماند که هجرت میگردانید و در اندر می گردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید
فرمانده است که همیشه تا زمانی که در حال نماند می گردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید
و او را شنید و مردم هجرت میگردانند و از او را می گردانند که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید
طبیعت و می گردانند که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید
بر بدن او فرود آورید و او را زین بر دوش می گردانید و بر دوش می گردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید
هر یک را در آورده و در دوش می گردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید
چون که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید
خود را هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید
در راه بار میگردانند و در میان حشمت میگردانند که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید
و در میان حشمت میگردانند که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید
حشمت میگردانند که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید
که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید
انتهای حشمت میگردانند که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید که هجرت میگردانید

و جاشی نذر و بدن مبارکی میسر است انچه معاودت نمود و مامون را در حقیقت حال خبر نمود
از استماع این سخن میخیزد و متعجب گردید و امر کرد امر او از کمان و اعیان را که بجهت تفرقه طلبیده بود
بگوید که انچه را غش عارض شده بوده انچه الله را طلبیده و مانع از تیر بخانه معاودت نمود
انچه خشمش مشغول شده و در عهد زنده دادن انحضرت در آنکه و حضرت روزی باصلحت مروی
را طلبید و فرمود اصل قیام هر آن که در دنیا اطراف آن یک کوفه خاک بنام و ابو الصلت چون
انجا آمد از او که حضرت ان کوفه خاکی که در فی قیام ملعون بر سر نهاده بودند و انداخت و فر
مود که مامون خواهد خواست که قبر پدر خود را قبله فرماید و یکی از کوفه در آنجا ظاهر شده که
هرگاه جمع کفک در آن خزان شود و خواهند که او را حرکت دهند نتوانند انگاه بالای سر و ما
یکی بار او بر کفک طرف قبله بایستد و فرمود که روزی که قبر مرا در این موضع حفر نمایند
بی فرمودای ابو الصلت چون قبر را بکنند در آنجا رطوبتی ظاهر شود پس اند عانی که تورا بقتل تمام بخور
که انقدر است عذای انچه را می شود و قبر من ملول از کس بود و مایه زنده خنده در آن است ظاهر شد
و مایه که بتوی هم در آن کس زنده که تا آنکه ما بیا بخورند انگاه مایه بزرگی ظاهر شود و انما هم را بر
چینه در آن کس در آن کس گذارد و دعای که بتوی بقتل تمام بخور تا آن کس بزرگی فرود رود
و خشمش شود و باید ای عمل را در حضور مامون بعمل آوردی پس فرمود که ای ابو الصلت عدا
ادخل لی هذا الفاجر فان انا خرجت وانا مكشوف انا اس فتکلم و
انکلت و الا فلا ای ابو الصلت حج فرما و از مدیون برای فاجر ملعون می گردیدی که من
در حبس و درون میایم و جفا بر منیده ام با من نکلم من و اگر دیدی جفا بر منیده ام بدیده
کار مرا بکن و الله زنها که با من نکلم تنهایی و چون رفت و دیگر مامون ملعون انحضرت را
طلبید چون انحضرت بجای انحضرت و در آنوقت انحضرت چند از انان میوه مایه نزد وی نهاد

بعد از قبیل انکور از انان چون مامون ملعون نظرش بآن حضرت افتاد متناقضانه از جا برخاسته
دست بکمرش حضرت نهاد میان مردینه او را بوسید و او را در جوار غنچه نشاند

بود در اکثر حاج خند خدا را می نمود و در مدینه طهریه زیارت حضرت پیغمبر شریف شدند و بخدمت حضرت سید الشهدا
 میر رسید و بعد از آنکه بسیار کاران بزرگوار بر سر آمدند و در مدینه خود را خند می نمود و بفرموده حضرت
 روزی زوجه اش که آمدی پیغمبر تو را که خند بسیار بر سر آمد از برای امام خود می بری و ندیدم که بکار و با تو ملاقه
 کند که این سخن آن است **هَذَا التَّجَلُّدُ الَّذِي خَدَّيْكَ بِهِ هَذَا بَأْسُ هُوَ مَلِكُ الدُّنْيَا وَالْآ**
خِرَةِ وَجَمِيعُ مَا فِي بَيْدِي لَنَا بِسُخْتِ مَلِكِهِ این مردی که ما هدیه از برای اوستی بریم دوبار شده دنیا
 و آخرت است و جمیع آنچه در دست مردمان است همه در تحت ملک اوست بدستیکه او بصفیه خدایت در زمین
 و تحت خدایت بر همه سیده کان و آن از فرزندان اول است و او امام ما و مولای ما و مقتدی است بر چون آن
 زن استخوان را از زانو خود کشیده باز آید و از ملاقات کردن دو راوی گوید که آنقدر در سال اندیشه میبایست حج شد و
 چون آمدند مدینه طهریه بدر دست ساری علی ابن الحسین رفته اذن دخول گرفته و داخل شده و سلام کرد و دستهای
 حضرت را بوسید و در پیش روی حضرت طهارت دید حضرت را و از امر نمودند بخوردن طعام و چون فراغ شد حضرت
 طهارت را بر بقی طهریه نزد برخواست و از برین را گرفت که آب بردست مبارک حضرت بر نزد امام فرمود که این
 آمنت صَبَغْنَا نَوْمَانِ عَلَيَّ بِسُخْتِ دَسْتِ مَارِ دِيْنِي كَيْفَ لِي حَيْثُ ذَاكَ مِنْ دُوسْتِ مِيْدِيْمِ
 این در حضرت فرمود **حَيْثُ ذَاكَ فَوَاللَّهِ لَا أُرِيكَ مَا لِي حَيْثُ لِي** یعنی از آن جهت که دوست
 داشتی آنرا من ندیدم بلکه آنجا میبخیزی که تو نیز دوست بدری و خوشحال شوی و شربت آن روشن شود آن مرد
 آب را بردست مبارک حضرت ریخت تا آنکه ثلث طهارت بر شد امام با فرمود که حیت این کف است حضرت
 فرمود بلکه با قوت سرخ دست از نزد نظر کرده و در نظر که از آنست مبارک حضرت ریخته بر درشته یا قوت سرخ شده حضرت

خود که در دو یکبار بر نزد بزرگوار ریخت تا آنکه ثلث طهارت بر شد حضرت فرمود که حیت کف است حضرت
 فرمود بلکه با قوت سرخ دست از نزد نظر کرده و در نظر که از آنست مبارک حضرت ریخته بر درشته یا قوت سرخ شده حضرت
 دست ثلث طهارت ریخت تا آنکه ثلث طهارت بر شد حضرت فرمود که حیت کف است حضرت فرمود بلکه با قوت سرخ شده حضرت
 دید که آنجا همه بقدت خداوند عالم و بجزه حضرت استم از جواهر شده یعنی درو با قوت و در نزد حضرت
 از آنجا معلوم گردید که دست از نزد بزرگوار ریخت تا آنکه ثلث طهارت بر شد حضرت فرمود که حیت کف است حضرت
 بوسید آن امام عالمی را و فرمود این سخن **لَمْ تَكُنْ خَدَّيْكَ فَاتَّقِ نَكَاةَ فَيْكِ خَدَّيْكَ فَاتَّقِ نَكَاةَ فَيْكِ**
هَذَا بَيْتُكَ وَاعْتَذِرْ لَنَا عِنْدَ رَجَائِكَ این سخن بود پیش ما چیزی که نتوانیم پس این جواهر را بگیر که
 امام حنفی هدیه داشت که تو برای ما آوردی و عذر ما را از زوجه خود بخواه که او بر عتاب کرده است گفتند از
 بخت است که بر سر انداخت و گفت بایستی که من آتیتک بکلام و بختی ای افاتی که خبر داد تو را از
 کلام زوجه من و ملک تا از خانه دامن نبوت و محمد صحت و ظاهر رسید پس آنکه امام را و دع کرد و بخواهر را اگر
 و بفرموده حضرت دست نموده و اندر زوجه خود ریخت و از برای او گفت که **كُفْتُ عَنْ اَعْلَمَ مَا فَاتَكَ كَاوَرَا**
 اعلام کرد با آنچه میگویم مرد گفت این من گفتم که او از اهل بیت علم و آیات با ابراست که این از آن سجده نکرد و نشو
 هر چند و تسبیح و تحمید داد که مرا اندیشه هر چه حق بر نزد حضرت نشو قبول کرد و در راه همراهی او کرد از خدا از آن
 در عرض راه پیار شد و در نزد یک مدینه فوت شد پس از آنکه از نزد حضرت قربان و محزون قضا و زوجه خود را قبول
 عرض را شنید که او زیارت ما و زیارت بر منظر پیغمبر آنکه اکنون فوت شده است حجاب امام برخواست و دو
 رکعت نماز کرد و خدا را به عذر خود خواند و بفرموده از دفع القضا نمود و بوی از نزد حضرت بر خیزد و بوی از جبهه

مرتبه در حقه طاهره تا در مسجد نبویه اند در پشت کشت که سر به غنیه که بصر حسین بن موسی بن یونس
 کرد بنور دیده باش امام حسن و حال که اکثرت نیز گوید که در سن شریف الهیست چهارم یوسف باو
 با منجی قلی و قره عینی فم فاطم خالک الح بن قان فلیه بخنرف من فرافیه
 اچان از و قره عینی هم بر خیزد بر و رت و طلب که دل از زعفران رت او میوزد پس گوید که اعنی نه که
 جانب امام حسن برخواست و از زنده نیه برون آمد و پیوسته محیه نزد که با حسن بن علی باقره عین النبی
 ابن انت با اخی الحسن سرش وای نور دیده عینی در جای شری برادر پس در آنجا که اکثرت فرمایم کردیم
 آهوی بر خیزد و با لهام غذا گوشت که از این ماده آهوی برسم شاید که او خیزد داشته باشد گوشت با طیبیه
 هل و کنت آخی حسنا ایاده آهوی مسیح جابر نور حسین را دیده خداوند عالم بپرکت سحران ماده آهوی
 بزبان رور و بای کلمه گوید که با حسن با نور عین المصطفی و سر و قلب المصطفی و محمد
 فو کد الشرا عیالک انک الح بن اخذه صایح ابن دهنه و کفاه فی بلیه یف
 ای حسن ای نور چشم من و سر و سینه امیر المومنین و میوه دل فاطمه بد که برادر است حسین را صاحب یهودی
 گرفته و در خانه خود خفته کرده پس گوید که چهار ساله و اندک عفت کلر هر ساله و آن ماعدت خضر فیض
 مجری من تحت جبل لانی لانی کان عقله العقیل الجلیل هو العقیل الاول یعنی حضرت
 امام حسن برخواست و در آن مامنه آفتاب بان تا بظلمت که او اعنی فاطمه صاحب یهودی تا به و آن
 در دو روزی بنور طاهر و باطنی خود نور و روشن کردانید و فرماید که که در صاحب الهیست برادر هم بر و آن

و ندر

و تسبیح کن و اگر نه بادم می گویم که در وقت سحر جهان آفرین که یک یهودی بر روی زمین زنده ماند و صاحب
 برادر هم حسین را برون آورد و اگر نه بد بر بر کوردم راجی گویم که شمس خود رو بکشد و همه یهودان عالم را بکشد
 الصیاح الصیاح برادر هم حسین را برون بیاورد و اگر نه بکشد بر کوردم می گویم که حسین نفوس کند بر آنکه روح همه
 یهودان از بدن ایشان مفارقت کند یهودی هوشی در سرش رشت که کودکی بای صغیر سن که چهار سال
 پیش ندر در بای صحت و جلالت و بایزدی سخن می گوید میخترند و گوشت با صبی من امتک
 ای کودک ما کست کست که مرا از آن سحرین دور سازند ای او کشت و چه کشت خدا جان ما را بفرای
 او بگرداند بخدا که روزی که همه کس از او بکشد و آنقرین زیاد است که این کلام را می تواند گوشت و بای بچ
 صحت و بلاغت ادا تواند نمود که پس اکثرت فرموده با صلیح امی الشرا عیالک الح بن محمد المصطفی
 فلامه الصفوة و دته الصدف العنصره و غر جمال العلم و حكمة وهي
 نقطة محمد الحق المناف و الفاضل و المعز من انوار المحامد و المناقرا التي
 خربت طينة وجودها من نفاج من نفاج الحنة و كتب الله في صحفها
 عن عصاة الامم و هي ام السادة النبلاء سيدة النساء النبوة العذرة
 فاطمة الشرا عیالک یعنی ما در زمهری انوار است و حضرت معصومه قلاده صفوت است و در صف و صحت
 و حال جمال علم و حکمت است و نقطة دایره مناقب و مفارقت و المعز از انوار المحامد و المناقرا التي

نزد است که غیر شده است کمال و در سبب از سببهای است و نوشته است خدا در حق خود را ازادی مهیت
کاران است جدم را و در راه رسد ان نجاست و سید زمان بول عذر او و نام مبارک در دست فاطمه
زهره و کهرش در این فقه که آنی حجت چنان وجودها من تفاح الحبه که ما هم زنده است
که کمال و غیر شده است از سببهای است از راه بای حدیث است فرموده اند که حضرت رسول است
خاتون قیامت را می رسد و عایشه ملعونه در این خصوص غضب کرد که زن تو مرد در راه و انقدر ملعونی
حضرت فرمود انما انشرب من ماء السماء دخلت الجنة فاذنی حبه مثل
من شجرة طوبى و ناولنی من تفاحها چون مرا با کمان بردند داخل بهشت شدیم جبرئیل
مرا نزد کرد و در حق طوبی برد و سبب از آن حید و بجز داد و مرغ خورد من حق تعالی آنی از آن درشت
مقرر کرد و چون بزبان آیدم و با صد کلمه نزدیکی کردم نطق فاطمه فرزندم را از آن بسته شد و هیچ مرتبه فاطمه را
نبوسیدم مگر آنکه بوی کسب در حق طوبی را از او شنیدم و با آنکه صاحب کوفت مادر است را از آن شمع
من آوردند در دست گشت که مرا از شمع دور تر نشاندی حضرت رومی فدا فرمود که آنی اصل الله
الغالب علی اهل الطوائف بالتقین و الطالحین بالوثنین و المصلی
مع النبی فی القبلین و مقصدی نفسی سید القبلین ابو الحسن و الحسین الصالح
بدیدم شیر غالب بود که است و نام مبارک او علی است که با دو شمع و دو نوره
در راه خدا جهاد کرده و در دو قبله با معجز نماز کرده و در بهای غایب او خواند و جان خود فدای او

کرد و بدیدم و در دست صاحب کوفت را از می گوشتش تمام بدیدم در حدیث گشت انوار فرموده اند که جدم
دیده من صدف الجبل و ثمره من شجرة ابراهیم الخلیل الکوی البدی و التودی المصنی
من مصباح التخیل للعقل فی عرش الجلیل سید القبلین و رسول القبلین و نظام
الدنایین و غیر العالمین و مقصد الحرمین و امام الکشرفین و الخیرین و جلد
السبلین و انا الحسن و اخی الحسین الصالح جدم در دست زنده بود در کار و مو
است از دست ابراهیم خلیل الرحمن کوی است در شان و نور است از صبح بخیر که او گشت
از زنده عرش رب جلد سید کوهن است و رسول القبلین است و نظام در این است و فقر عالمی است
و مقصد ای عوی است و امام شرفی است و مغربین است و جده و سبط که فریادم و دیر برادر من است
ما بودی چون ای کلمات را از امام حسن شنیدم زنده گشت از دلش زنده شد و جبهه های او بر زنده گشت
و حیران گردید دلجو از حسن نطق او و صورتش که وجوده نام او بوسه از روی کبریا تعجب نظری کرد و باد
پس گفت ای سوره دل مصطفی و نور علی مرتضی و سرور سینه زهر امر اسلام کن پس از آنکه برادرت
حسین را ندیدم تو گفتم پس حضرت او را اسلام کرد و بنکوشه اسلام او و رفت در اندرون خانه و حضرت
امام حسین را آورد و تسلیم کهرش رومی فدا فرمود و دو طبق از طلا و نوره بر سر ایشان نهادند
و حضرت امام حسن دست او را گرفت و او را زنده را خوق فاطمه زهره اصلوات الله علیها آورد و چون
فاطمه ایشان را دید قلب مبارکش مطنطن شد و او را گشت و زیاده شد و رو خوشحالی او

فضیلت

و اگر از غیر خودش در نزد او رسد می پرسد باریخ طریقی و مفضل خود باین مضمون از این مجلس
 روست کرده است که مادر حرب صفین بگویم که ناگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حقیقه را طلبید باو فرمود
 که باینجا شد علی مبینة عسکر معویة بن ابی سفيان و دیده حمله کن بر طرف راست که مکتوب
 لشعه الله پس کرد و فرمود که ما مکتوب از جانب هر برادر و بر مکتوب لشعه مکتوب کرده اند و مانند آنکه در
 دریای جنگ عوط و در کرده و آن لشعه را اگر برزانیه و لکن زخم بسیار خورد و مجروح گردید و اگر است
 جراحت حشمت و مانند شد برکت لبوی در بر زکورد و مفضل بکمال و گفت با آیت الهی در
 از نشسته بجان آمد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که در آنچه که دادند این مجلس بود که حضرت قدس
 از آن است که میمید و تتمه را در میان زنده و بدش رکت فوالله لقد عاقبنا الدم مخج
 من خلق لا يدع لم يجد اسم ویدم که خون بسته از خلقهای زنده او هر دو میآید پس حقیقه بنویس
 اگر ام مکتوبه بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که باینجا شد علی مبینة عسکر معویة بن ابی سفيان و دیده
 حمله کن بر طرف چپ لشعه الله پس او رفت و اینان در منبر رکت و در آن
 دفعه جرحت بسیار باور سید بود و گفت لئلا ملأ آب بجز میده آید و میده در قهر است باو دادند
 قدری را خورد و در میان زنده و بدش و مکتوبه بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و دیده حمله کن
 بر قلب لشعه مکتوب لبی او برکت و شجاعت نمایان کرد و میزد و میخورد تا آنکه سی از زبان نامدار و

حکایت و
 حقیقه
 حقیقه

بقتل رسانید و لکن خود را از بسیاری جراحت و کشت زخمها سبکی شده بود و در آن دفعه برکت لبوی
 پدر بر زکورد و الواسیاد بگریه در آن مجلس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برخواست و میان دو سینه و فرمود
 قل الله ابوك هذا سر ربي والله يا بني مجاهدك هذا بين يدي فما بك
 آفرح مخرج به درو لفظی تو باد که مرا سر در و خوشحال کردی باین جهادی که در برابر من کردی پس هم
 چیز تو را بگریه آورده است ای از خوشحالی گریه کنی یا از فرح گفت ای پدر چگونه نریخ و حال آنکه جناب
 چند مرتبه مرا بدیدان مرگت فرستادی و این دو برادر من حشمت را امر بکشد و نفوذی و از خنده جدا
 نمودی حضرت برخواست و مرتبه دیگر روی او را بوسید و فرمود یا بنی انت ابی و هذا
 ابننا رسول الله افلا اصبوها من الفضل انور دیده تو فرزند منی و حسن و حسین فرزندان
 رسول الله اند میواند که زنده باشد و فرزندان رسول الله بجز کشتن دشمنان فرستاده حقیقه گفت خدا
 مرا بقدر تو و حسن و حسین تو بگرداند آن و او را شهادت براه حضرت شاه ولایت بنام از روی حضرت
 رسول الله کند و حسین را بجز کشتن دشمنان خدا نفرستد که با او کسی با نضر باو هستی بیدنای شرفیانی
 برسد و نزد حضرت رسول بجل و شهادت کند و در حق آنکه بپایان روی و رانده های درگاه که از آن
 مجلس حشمت رسید آنچه رسیده نزد من خواهد بود و امضا کا حشمت را در حشمتی کرد و باریا که کنند
 و کا حشمت را در باط مدای مخبر بر نام لوی از زنده کا حشمت را بجز کشتن و دست مبارک او را زنده

بدگشته و کاهرسه را بر باغی مبارک اوستان عصا زنده که بگوشت خود کاهرسه را بر آید از کاهرسه
 سرشته و در باغی کسم السان غانیه کاهرسه را بر آید از قتل جنازه او را بر باران کشته که تمام از جنازه
 سرشته غلظت هر دو کشته آه کاهرسه و جسم را و بدو که در آن روز باغ بریده بار و او را بدو از ماه
 در منابروس بدان که را بر کشته و غش و ناسزا گویند کاهرسه را که نداد اما آنکه کشته بر آید از خون
 را که از قتل او بدو آورد و کاهرسه را که بدو چنان که در از شمشیر بریده تر باشد آه اما آنکه
 جگر بر خون او را به بار از خلق او بدو آورد کاهرسه را که کشته و کاهرسه را که از قتل او بدو
 نامند و اعیان زمان بدان و لغت بر آن که کشته چنان را باغی با سزنده از بدین که و از کله بر کله
 و او را در کجا از یاد او بدو و جسم را که بر موصول گریز از بدو کاهرسه نامند او را بر سر زنده
 و جسمی را باغی او دو نفر از شیعیان او بقتل رسانند و جسم را بقتل رسانند و دو باره جگر مبارک او را از قتل
 او بدو آورد که ای برادر گریز از بدو و غش کردیدی آری که بدی که خدا رحمت کند تو را اما
 هر چند بخوانم که بنده بر کش سینه می گوید که من ندانم فریاد و بد آنکه ای همان کاهرسه و جسمی که تو
 در شهادت ایضا فرمود که بر سر می گذاری و چشمتان خود بر آید از کشته می کنی و این دو مصوم را از خود شفیع
 می کردی که کاهرسه که الی بحسب بحسب بحسب و کاهرسه که الی بحسب بحسب بحسب
 بحسب بحسب الی عزیزان الی شفیعی تا در ای ایام هر که بگویند و هم الی سیاه پوشیده بدو و در آید

و کانه و باز از کاهرسه آید که کانه روی داده که شایسته رسید مگر عزیزی که نامرده یا از جانی
 خبر آورده اند مگر کشته بد که در روز جمع در ماه محرم در صحرای کربلا چنان که کشته اند و یاد در شب جمع
 در ماه صفر در شهر مدینه چنان که کشته اند آری که بدی که و اما که که خبر صحرای جنان خبر داده که که
 ذکر فاعنده فهاض من عینیه و کومثل القاش الد با بنه و کواکشت مثل و بدایه
 هر که ما اهل بیت در نزد او ندانم و دل او بر مظلومیت مالو زو بر نه که که که او بر روی او جگر
 خدا جمع کنان او را به امر که کشته در باغی باغی و فرمود که مضموم و مضموم که سبب است
 بخار سید بعد و رفت که کشته و آب سیدی در نام علی کشته و غم او از برای ما بمنزله عبادت باشد
 و فرمود که هر خواهد که بداند او را از اهل بیت است یا نه عرض کند و حجت ما اهل بیت با بر دل خود اقرار کند
 او مومن است و لا اقلد و حضرت رسول فرمود که چون فرزندان من را سینه کنند بر جگر عده از آنان
 چنان که برادر کشته و هم خبر بر او بگوید صحن مرغان هوا و ماهی دریا و هر که بر او بگوید دیده کسی که کشته
 در روزی که دیده تا گویند و هر که دلش بر او اند و مناک کشته و بی اند و مناک کشته و در روزی که دانا
 اند و مناک کشته و هر که در قیاس فرود از زیارت کند قدم او بر طاعت ثابت کرد و از آن غلغله و ای
 برادر اگر زیارت فرود از قیاس بخواند که بدی که و اگر از حضرت را در روز فرود از برای کنا کنا شفیع
 بخواند که بدی که چنانکه کشته و انجاء از مضموم ماه صفر که بارند بهر سینه دو مشر و عزادارند

۲۰

بسیار شد از مدت ده سال تمام بدین مبارکش گویا سیزده از این پهلویان پهلوی مقلطید
مطلب در حد از حضرت صادق ع روایت کرده است که روزی امام حسن ع
با اهل بیت خود میگفت که من بزرگم شایه خواهم شد مانند رسول خدا ص گفتند که خواهد کرد اینکار را
فرمود که هر چه در اختیارش این قیلت معاویه پنهان زار از این او خواهد فرستاد و او خواهد کرد و او را
بجز بخواند گفتند او را از خانه محو کردند بر کف کعبه فرمود چگونه او را از خانه محو کردند که گفتند
از او کار واقع شده است اگر او را بجز کعبه بگیرد از کعبه مرا نخواهد گشت و او را نزد مردم عذر خوا
هد جمع پس از مدت معاویه از ارفا قاطع با مال بسیار فرستاد از برال او که اگر این را با تمام حسن بخواند
انصار ادرم بنو میدهم و ترا بجای میسر خود نیز بدین میاورم پس روزی از انصار ادرم بنو میدهم و او را
بسیار کرد و بنو میشد که نه بدید او غلبه کرده بود آن ملعون شربت شیر از برال افطار آن حضرت
خفت و آن زهر را داخل بان نیز کرد پس از حضرت امام حسن ع آورد و چنان حضرت آتش میدفرمود
از دشمنی خدا گشت مرا خدا بکشد ترا بکشد سوگند که خلق بعد از من نخواهند یافت ان ملعون
ترا فریب داده است چه شیر میوه که پاله پاله کرد لبو دندان دلم را مال کرد چه شیر میوه خدا
کرد و حسیم چه شیر کرد جدا از نور حسیم خدا و او را ترا هر و بغض خود متب خواهد کرد پس روزی
بان در عالم ماند بعد از آن از دنیا حلت فرمود بجهت و پدر خود ملحق گردید اما معاویه بوعده آن شخص
و فاکر بدو این دیگر مال را با و داد و الا که نیز بدید عقد نکرد گفت کیسکه با امام حسن ع وفا کنند و
خدا او را نداند پس من و فاکر را هر کرد لعنت خدا بر همه بیاید آمین باب العالین

اَلَا لَعَنَتُ اللّٰهَ عَلَى الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ لَسْتَكَ اللّٰهُمَّ وَنَدَّ عُوْكَ
 بِاسْمِكَ الْعَظِيْمِ الْاَعْظَمِ يَا اللّٰهَ
 در تعزیه سید اولیا امام حسن علی ۲ کت
 عاقِبَةُ اَمْرٍ نَاجِحٍ وَخَاتِمَةُ اَمْرِ نَاجِحٍ حُسْنًا
 لِحَقِّ النَّبِيِّ اَمُوْهُنَّ وَالْوَصِيِّ ذِي الْمِيْنِ وَالْحَقِيْنِ وَالْحَقْنِ ۲

شهادت جو طفلان مسلم
 نوشته اند چون حارث ملعون آن طفلان بیدار شدم چون و مرغ پرشته را بال انبال بسته
 و غلام خود را با ایله جانی بکشتند و اندر طفل را پیاده در جلو آب نه افخته را و اندک کن رطبه فرا
 گوید پس چون بکن رطبه رسید شمشیر خود را بغلط سیاه خود او گفت بر اینها که بزن
 پس ان غلام سیاه شمشیر حلال کرده اند و طفل را بکن رآب برده خواست بقتل رساند پس
 یک از آن طفل بطلسم گفت توجه قدش بر شمشیر سیلال جیشتر ان غلام پرشته گفت بلال میگوید
 پیغمبر را بکوش گفت بلال گفت تو او را از کی میشناس گفت ان غلام ما غریبان عسرت
 رسول خدا امیم چون خمیده شروع کرد بگر سینه دشت از اند و طفل پرشته خود را آب فرا
 زده از انطرف آب پیرون آمد چون حارث از غلام مایوس شد شمشیر بدست بر خود
 داده گفت امر که بر این و طفل را کون بزن چون چند قدم رفشت یک از آنده
 گفت از جوان بیادش جهنم را بر خود قرار مده بجز ان خود رحم کن آن جوان پر سیه

که تا گیتیه و از کدم خانوادها به آمد و طفل کفشد ما عسرت پیغمبرم و طفلان مسلم خون شسته
 ام پیغمبر را و نام مسلم را شمشیر از میان زد نالان خود را بشط فرات زد از انطرف آب پیرون
 آمد پس حارث فریاد کرد و در پیوسته خلف تو نیز مثل غلام سیاه نافرمان مرا کرده اند بخود
 در جواب گفت سر اطاعت پدر را باید بکنده اما اید و سخن خدا و رسول نه در اسودین خدا
 نفرونه بقتل نفس من ترا مطیع باشم خدا بر تو و بر این زیاده اعدت کند پس گفت ان ملعون
 شمشیر کشید و طفل را در جلو آب نه افخته تا بکنار آب آورد از آب پیاده شد با
 شمشیر بر زمین بر ایشان حمله نمود چون طفل را اندر طفل بر شمشیر بر نه افتاد شروع بگریستن کرد
 زبان بجز و الجح کوهند انما کی کوه و زار در برقرار هر چه بیشتر میکردند غضب ان ملعون بیشتر
 حیت یک از آنده غریب گفت ان حارث بیار از خدا بترس ما هم غریبیم و ام پیغمبر رحم کن و ما را بش
 گفت ای کافر نیست البته باید شاکش از این جای که بکرم گفته پس بیامار بر بیار از فروش
 از شیعہ میگویم کشته رعایت قرابت پیغمبر را گفت شما با پیغمبر قرابت ندارید کشته هلت
 و رکعت نماز خوانیم که رخصت نماز داد از یک و رکعت نماز خواندن بدرگاه خدا مینالیدن بکفنه
 یا احکم الحاکمین حکم کن میان ما و حارث پس او کفنه بجارث کفنه چه بسیار شد بدست بختی تو
 نسبت بال رسول ان ملعون بعضی امه شمشیر کشند امه قصد کرد یک میکرد دیگر را تاس میکرد اول
 مرا بش محمد برادر از کی بگو بکفنت اول مرا بکن که نالما شمشیر ز در بر او پس ناله برادر کو یک بلند شد
 شمشیر دیگر هم بر او زد از او میان را شمشیر که و سر را از انهار از رخ برید و نقش در انهار را با
 باب فرات انداخت اند و جهم مانده جان شیرین و داغوش یکدیگر باب فرود رفته صد اعر بلند و خدا
 داد ما را از حارث بگریه حارث سر را بر این و این زیاده برد چون این انهار را بر سر نه بلانده شد
 لعنة الله علیهم

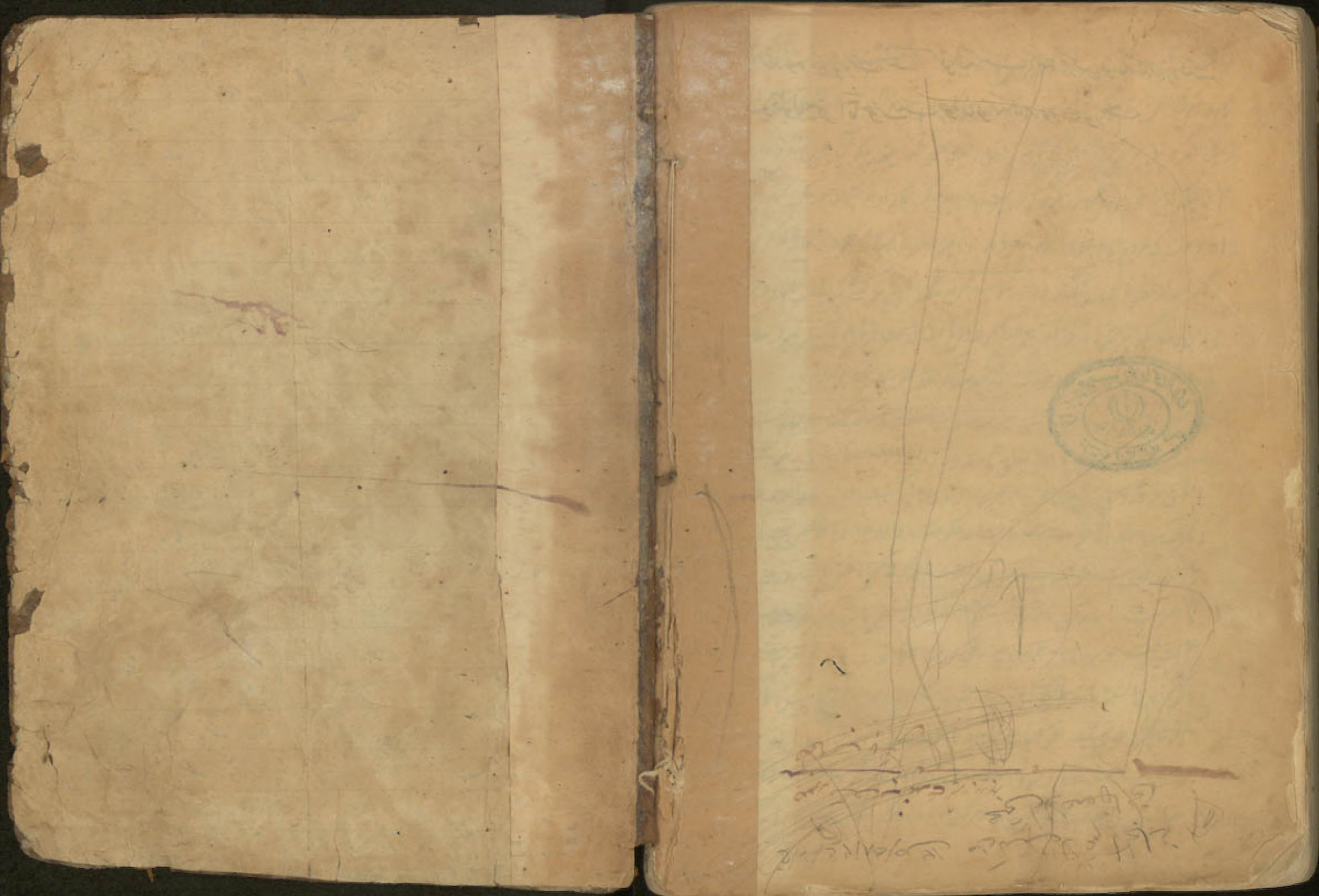
در سه موقع ملائکه میخندند اول پیش از آمدن روز بهو لعب مشغولست پس در وقت نماز عشاء را غنیمت
 ندارد مثول باز باشد میگویند همه روز بپوشد در این یک عمر سر خواهر شد ۲ ز اربع پل برمدارد که تغییر
 زمین کند و پل بزند از زمین همایه داخل زمین خود کند میخند میگویند عجب طمع دارد و حرث
 ۳ ز نیکه از نام محمد او را بخور و چون بمیرد او را بریزد خاک بکند از نیکه پنهان در خاک کند میخندند گویند
 آن وقت که مردم مایل بودند نگاه میکردند او را از نظر پنهان میکردند حال که گریه المنظر شد
 و کندید از نظر پنهان میکنند در سه موضع گریه میکنند اول بر کسی که بطل علم رود در غربت بمیرد
 ۲ زن و مردیکه پیر شده در آخر عمر خدا اولاد را بایشان عطا فرماید آن پسر بمیرد ملائکه پیش از
 پدر مرگ گریه کنند ۳ سیر که از خواب بیدار شود و گریه محبت پدر و مادر

در خبر است که پیغمبر فرمود است بشی چیز است و شش خلقت و صفات پسندیده است این
 صفت را خوب است با همه خلق باشد و دارا این صفت که میفرماید خوب است بوجه ۱
 باشد فرقه درود و مناخوب در خوب و نور علی نور است اول عدالت خوب صفت است
 که با همه کسی باشد اما خوب است پادشاه حکومت داروغه و با قاضی بجه باشد نور است
 ۲ سخاوت است خوب است هر کسی داشته باشد لاکچ باغبان باشد نور علی نور است
 ۳ صبر است با همه کسی باشد خوب است لاکچ با فقیر باشد بهتر خوب است
 ۴ تقواست خوب است هر کسی پخته شود که او را نجات دنیا و آخرت است اما
 اگر عالم داشته باشد با تقوا باشد همه کسی پیش نماز
 میفرماید که خوب است تقوا با پیش نماز باشد بنگاه کردن افعال او موافق است
 مردم است چون متحل و شوق است که حیالت خوب است با همه باشد
 حیا بهترین صفت است هر کسی حیالت با که ایمان ندارد اما خوب است

بازن باشد نور علی نور است ع توبه است البته هر کسی توبه کند هر وقت
 خوب است و قبول میجو اما خوب است جوان توبه کند نور علی نور است

۱۷۰۲۲
 ۲۰۹۱۷





کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۰۲۲